



باد جانبختگان «فاجعه ملی»، کشتار ۶۷ گرامی باد

از انتشار فایل صوتی گفتگوی آیت الله منتظری با اعضای هیئت مرگ
استقبال می کنیم
اطلاعیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

صفحه ۲



حمله بمب افکن های روسی از پایگاه همدان به مواضع مخالفین مسلح
بشار اسد

اطلاعیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

صفحه ۲



در این شماره می خوانید:

- صفحه ۴
- صفحه ۵
- صفحه ۶
- صفحه ۷
- صفحه ۹
- صفحه ۱۰
- صفحه ۱۱
- صفحه ۱۲
- صفحه ۱۶
- صفحه ۱۷

- صدای شکستن «سکوت»
- قانون در چنبره منافع جناحی
- بزرگترین جنایت در جمهوری اسلامی!
- نه تمکین، که ممکن
- استبداد شناسی!
- توسل به دروغ، برای سرپوش نهادن بر واقعیت ها
- مصر، خیزش و سیاست های جنسیتی
- نقد و بررسی لایحه پیشنهادی دولت به مجلس شورای اسلامی
- بی هویت بودن؛ تراژدی تلخ کودکان افغان
- بلی شرقی، نه غربی!

و ...

از انتشار فایل صوتی گفتگوی آیت الله منتظری با اعضای هیئت مرگ استقبال می کنیم خواهان برکناری و محاکمه آمران و مجریان کشتار ۶۷ هستیم!



بیست و هشت سال پس از کشتار هزاران زندانی سیاسی به دستور آیت الله خمینی رهبر وقت جمهوری اسلامی، یک فایل صوتی ضبط شده از گفتگوی آیت الله حسینعلی منتظری قائم مقام وقت ولایت فقیه با اعضای هیئت مأمور کشتار زندانیان سیاسی در مرداد ۱۳۶۷ انتشار یافته است. ما از انتشار این سند تاریخی توسط احمد منتظری استقبال می کنیم. و آن را شایسته تقدیر می دانیم. هر شهروند ایرانی که مدرکی صوتی، تصویری یا نوشتاری درباره فاجعه ملی ۱۳۶۷ در اختیار دارد، باید دین خود به تاریخ کشورش را با روشن شدن زوایای آن فاجعه از طریق انتشار چنین اسنادی ادا کند. ما می دانیم که حکومت هنوز پس از بیست و هشت سال هر کس را که به چنین وظیفه ای عمل کند، آماج فشار و سرکوب قرار می دهد. از این رو، کسانی که در داخل کشور علیرغم این فشار و سرکوب به این وظیفه تاریخی خود عمل می کنند و اسناد مربوط به یکی از بزرگترین جنایات تاریخ معاصر ایران را در معرض قضاوت عموم قرار می دهند، شایسته قدردانی و حمایتند. منتشرکنندگان این اسناد، به نگارش همان تاریخی کمک می رسانند که به گفته آقای منتظری در متن اخیرا انتشار یافته، داوری سختی درباره رهبری جمهوری اسلامی و دستیارانش در قتل عام زندانیان سیاسی ایران خواهد داشت.

خودداری از اعلام همبستگی و پشتیبانی از منتشرکنندگان فایل صوتی مکالمه آقای منتظری با اعضای هیئت مرگ، به هیچ بهانه ای توجیه پذیر نیست. نه سیاست کنونی رهبری مجاهدین خلق و نه مبارزه مسلحانه آنان با جمهوری اسلامی در دهه ۶۰ نمی تواند سکوت درباره کشتار هزاران زندانی سیاسی بی دفاع یا بدتر از آن، مشروع دانستن آن جنایت را توجیه کند. آیت الله منتظری با علم به این که اعتراض به جنایات در زندانها موقعیت او در حکومت را به شدت به خطر خواهد افکند، به مخالفت با اعدامهای دسته جمعی برخاست. هر کس که هنوز آثاری از وجدان انسانی در درون او باقی است باید رفتار آقای منتظری در سال ۶۷ را سرمشق خود قرار دهد.

درست است که جمهوری اسلامی کماکان علیه منتقدان و افشاکنندگان سپاهکاری هایش، حتی فجایع سه دهه پیش، متوسل به سرکوب می شود، اما تیغ این سرکوب دیگر به تیزی سالهای ۶۰ نیست. اگر در سال ۱۳۶۷ اعتراض غیرعقلی به اعدامها بهانه ای شد تا فرد دوم حکومت طرف چند ماه از همه مقامات برکنار و مغضوب شود، امروز جمهوری اسلامی در شرایطی است که سخن رهبر آن گاه با مخالفت صریح برخی مقامات دیگر مواجه می شود، ولو بدون اشاره مستقیم به رهبر. حتی برای مصلحت اندیشانی که می خواهند موقعیت خود در حکومت را حفظ کنند راههایی برای اعلام برائت از جنایت بزرگ سال ۶۷ وجود دارد. تاسف بار است که هنوز اصلاح طلبان و نیروهائی از جنبش سبز در مورد کشتار ۶۷ و فایل صوتی منتشره سکوت کرده و از این جنایت اعلام برائت نمی کنند.

اکنون که اسناد سخن گفته اند و مفری برای کتمان غیرقانونی بودن و ضدبشری بودن اعدامهای بیست و هشت سال پیش نمانده است، اکنون که تاریخ از دریچه صدای ضبط شده بالاترین مقام وقت جمهوری اسلامی پس از آقای خمینی حکم خود را صادر کرده است، هر کس که نمی خواهد مشمول حکم بی رحمانه تاریخ شود، باید در برابر ادامه تلاش مذبوحانه حکومت برای تحمیل سکوت بایستد و ضمن حمایت از انتشار اسناد تاریخی، به گسترده تر کردن گفتمان درباره تاریخ معاصر کشور یاری رساند.

باید از حکومت خواست به جای احضار آقای احمد منتظری به دادگاه به اتهام افشای اسرار نظام، کسانی را مورد بازخواست قرار دهد که به گفته آیت الله منتظری بزرگترین جنایت تاریخ جمهوری اسلامی را مرتکب شده اند. مخاطبان آقای منتظری در این مکالمه، هنوز ناگزیر به پاسخگویی نشده اند و اکثر آنها همین امروز نیز بالاترین مقامها را دارند. ما به عنوان سازمانی که بیش از ۱۵۰ تن از اعضاء آن در سال ۶۷ اعدام شده اند، خواهان برکناری آمران و مجریان کشتار ۶۷ از جمله هیئت مرگ و محاکمه آنها هستیم. اگر جمهوری اسلامی به وظیفه خود در مورد رسیدگی به جنایات دهه ۱۳۶۰ عمل نکند، اجازه پیگیری پرونده فجایع آن دوره را در مراجعی خارج از ایران می دهد. انتشار فایل صوتی مکالمه آقای منتظری با اعضای هیئت مرگ، بسیار برسنگینی پرونده حقوقی فاجعه ۱۳۶۷ افزوده است. امروز کسانی که می خواهند این پرونده بسته شود از آرزوی خود دورتر از همه بیست و هشت سال گذشته اند.

هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت)

۲۵ مرداد ۱۳۹۵ (۱۵ اوت ۲۰۱۶)

۲ ترس علی پورنقوی



۱- انتشار نوار صحبت های آقای منتظری یک نکته را محرز کرده است و آن مشارکت افرادی است در بزرگترین جنایت جمهوری اسلامی، که الان در دستگاه های مختلف این نظام حی و حاضر اند. ترس اول این است که تقدیر از کار آقای منتظری و اکنون خانواده او، که کاملاً سزاوار است، خود جنایت و واقعیت حضور جانین در دستگاه های جمهوری اسلامی را تحت الشعاع قرار دهد. تاکنون من ندیده ام نوشته ای را که ضمن تقدیر از شهامت و صداقت آقای منتظری و کار بزرگی که خانواده او کرده اند، مثلاً این را هم بنویسد که "پورمحمدی جنایتکار در وزارت دادگستری چه می کند؟ او باید کنار گذاشته شود."

۲- ترس دوم این است که باز وجه حقوقی این جنایت، قربانی وجه سیاسی آن شود. نوشته برخی کسان را که به حق فاصله بسیاری از مصلحت کاران سیاست دارند در نظر بگیرید. به نظر من اگر آنان لحظه ای جنایت ۶۷ را از منظر حقوق، و نه سیاست صرف، در نظر می داشتند، نه به توسل ناسنجیده نلسون ماندلانی نیاز می یافتند، و نه به مرکزکشی بین کسانی که به ناحق مطلق، حق حیات از آنان دریغ شده است.

حمله بمب افکن‌های روسی از پایگاه همدان به مواضع مخالفین مسلح بشار اسد



قرارداد نظامی تهران و مسکو، مغایر منافع ملی است!

وزارت دفاع روسیه طی اطلاعیه‌ای اعلام کرد: "شانزدهم آگوست سال ۲۰۱۶، بمب افکن‌های دوربرد تو - ۲۲ ام ۳ و بمب افکن‌های تهاجمی سو - ۳۴، با پرواز از فرودگاه نظامی همدان به تاسیسات گروهک تروریستی داعش و جبهه النصره در استان‌های حلب، دیرالزور و ادلب حمله کردند". بیشتر راشیاتودی (روسیه امروز) گزارش کرده بود که جنگنده بمب افکن‌های روسی در همدان در پایگاه نوژه (شاهرخی سابق) استقرار یافته‌اند. براساس این گزارش مسکو و تهران قراردادی نظامی را امضا کرده‌اند که به موجب آن هواپیماهای روسی از فرودگاه همدان برای حمله به مواضع مخالفین دولت اسد در سوریه استفاده می‌کنند. گفته می‌شود مسافت پرواز این هواپیماها از مقر قبلی تا سوریه بیش از دوهزار کیلومتر بود اما با استفاده از پایگاه نظامی در همدان، این مسافت ۶۰ درصد کاهش خواهد یافت. خبر امضاء قرارداد بین تهران و مسکو تاکنون از جانب دو دولت کتمان شده بود و اکنون روسیه خبر امضاء قرارداد و حمله بمب افکن‌های دوربرد از پایگاه همدان به مخالفان دولت اسد را اعلام می‌کند.

از جنگ جهانی دوم به اینسو هیچ کشور خارجی در ایران پایگاه نظامی نداشته است. این جمهوری اسلامی است که برای اولین بار از زمان جنگ جهانی دوم پایگاه نظامی در اختیار یک کشور خارجی قرار می‌دهد. امری که حتی در دوره رژیم شاه سابقه ندارد. اصل ۱۴۶ قانون اساسی خود جمهوری اسلامی "استقرار هر گونه پایگاه نظامی خارجی در کشور هر چند به عنوان استفاده های صلح آمیز باشد" را ممنوع اعلام کرده است. با این اقدام، جمهوری اسلامی قانون اساسی‌اش را نقض کرده، مجلس را دور زده و در پشت درهای بسته قرارداد نظامی با روسیه بسته است. مردم ایران از گزارش خبرگزاری‌های روسی از امضاء قرارداد نظامی و استقرار هواپیماهای جنگنده کشور خارجی در کشورشان مطلع می‌شوند.

نقش حسن روحانی در بستن قرارداد نظامی هنوز روشن نیست. اگر او در این امر نقش داشته باشد، به عنوان حافظ قانون اساسی جمهوری اسلامی، آن را نقض کرده است. و اگر بلوک قدرت او را هم دور زده باشد، قاعدتاً باید نسبت به امضاء قرارداد نظامی معترض شود.

جمهوری اسلامی با انعقاد قرارداد نظامی، گام دیگر و بس مهمی را در رابطه با دخالت نظامی در سوریه برداشته است. جمهوری اسلامی همراه و هم‌زمان با حضور نظامی در جنگ سوریه، به دولت پوتین اجازه استفاده از پایگاه نظامی برای حمله به مخالفین اسد را داده است. این امر به منزله فرورفتن هرچه بیشتر جمهوری اسلامی در گرداب جنگ سوریه است.

قرارداد نظامی که مخفیانه بین تهران و مسکو بسته شده، مغایر منافع ملی کشور و صلح در منطقه است. این قرارداد می‌تواند زمینه‌را برای وارد شدن ایران به پیمان‌های نظامی استراتژیک و پایدار فراهم سازد. ما به قرارداد نظامی بین تهران و مسکو معترضیم و از نیروهای آزادیخواه کشور می‌خواهیم که صدای اعتراض خود را نسبت به آن بلند کنند و جریان حاکم را وادار سازند که قرارداد نظامی را ملغی کند.

گسترش جنگ، راه حل بحران سوریه نیست. نخستین گام در نیل به راه حلی برای این بحران، قطع کمک‌های نظامی از جانب تمام طرف‌های درگیر جنگ داخلی در سوریه، برقراری آتش‌بس پایدار، پایان دادن به حضور و دخالت تمام نیروهای خارجی در سوریه و برگزاری انتخابات آزاد تحت نظارت سازمان ملل متحد است.

هیئت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۲۶ مرداد ۱۳۹۵ (۱۶ اوت ۲۰۱۶)

از برنامه سازمان مصوب کنگره چهاردهم

اهرم‌های تقویت کننده جهان‌وندی و دمکراتیزاسیون مناسبات جهانی

- حمایت از مفاد منشور "۹۹" *

- ارتقای حاکمیت قانون به سطح بین‌المللی، شفافیت و کنترل‌پذیری در حاکمیت جهانی، تأمین حاکمیت مردم از طریق آرایش حاکمیتی چندلایه از سطح محلی تا جهانی، دمکراتیزه کردن امر حاکمیت از طریق دمکراتیک کردن دولت‌ها و ارتقای نقش نهادهای فراملی، سازمان‌های غیردولتی و جنبش‌های اجتماعی. تشکیل و تقویت شبکه‌های سازمان‌های غیردولتی.
- تغییر دمکراتیک ساختار سازمان ملل متحد در جهت ارتقای نقش تک تک اعضای آن، تشکیل شورای امنیت انتخابی، تأسیس شورای امنیت انسانی (برای هماهنگ کردن سیاست‌های توسعه انسانی)، اجلاس جامعه مدنی جهانی، نظام‌های تقویت کننده پاسخ‌گویی جهانی. تشکیل و تقویت نیروهای دائمی حافظ صلح و نیروهای ضربتی انسان‌دوستانه. تقویت کنترل تسلیحات و نظارت بر آن، مبارزه قاطع با تروریسم، جنایات سازمان‌یافته و شبکه‌های قاچاق و پایان دادن به جنگ علیه کشورها، اقوام، نژادها و نسل‌کشی‌ها.
- ارتقای حقوق بشر به سطح امنیت، تقویت نهادهای حقوق بشر و اعمال فشار و مداخله نهادهای بین‌المللی در کار حکومت‌ها برای رعایت حقوق بشر.

- دمکراتیزاسیون مناسبات جهانی میان ملل و دولت‌ها و گسترش و ژرفش دمکراسی نمایندگی در جهت دمکراسی مشارکتی، مستقیم و اجتماعی.

- لغو بدهی کشورهای فقیر، اجرای تعهدات و سیاست‌های مربوط به کاهش فقر جهانی و توقف برنامه‌های نئولیبرالی. ایجاد ابزارهای جدید سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها (بهداشت، آموزش، رفاه و ...)

- تدوین قوانین و مقررات اجباری برای رفتار شرکت‌های فراملی، مکانیسم مالیاتی جهانی از جمله وضع مالیات بر مبادلات و نقل و انتقال پولی در بورس جهانی و اختصاص آن به مبارزه با فقر، بیماری ایدز، بیسوادی، حفظ محیط زیست و کمک به کشورهای در حال توسعه.

- تدبیر مکانیسم‌های مشوق و الزام‌آور به صورت مقررات بین‌المللی برای پیوند زدن منافع اقتصادی و حقوق بشر، فعالیت‌های اقتصادی و تجاری با محیط زیست و سوق دادن آن‌ها در مجرای استانداردهای اجتماعی، رفاهی و محیط زیستی.
- رفع تبعیض جنسیتی و تأمین برابری حقوق زن و مرد.

...



صدای شکستن «سکوت»

سیامک سلطانی

یادداشت سیاسی کارآنان

این روزها در حالی که تکان‌های ناشی از پخش فایل‌های صوتی دیدار آیت‌الله منتظری با تئی چند از عاملین وقت کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷، سرتیتر اغلب سایت‌های داخل و خارج از کشور را به خود اختصاص داده‌اند، واقعه‌ای دلخراش در مرکز پایتخت بوقوع پیوست که هم‌چون اتفاقی عادی، فقط در حد انتقال خبر و کمی نیز جزئیات، بدون واکنشی از جانب جامعه در قبال آن، در برخی رسانه‌ها، انعکاس پیدا کرد. یک کارگر جانباز در برابر ساختمان شهرداری اقدام به خودسوزی کرد. این فرد که یک معلول جنگی نیز بود در یکی از میادین میوه و تره‌بارغرفه داشت و قصد تمدید این قرارداد را داشته که دچار آن‌چنان مشکلی می‌شود که چاره را در خودسوزی و مرگ، می‌بیند.

لایوشانی کشتار زندانیان، صورت می‌گیرد. قطعاً وجودنگرانی از بروز واکنش‌های احتمالی آن‌هم نه در جامعه، بلکه در میان مقامات دپروز و امروز جمهوری اسلامی است که عاملین این جنایت با ترسیم «خط قرمز یکسان»، امکان هرگونه موضع‌گیری در قبال این کشتار، حتی در سطح نوشته تاجزاده را نیز به حداقل برسانند.

واکنش مقامات مختلف جمهوری اسلامی در ارتباط با مسائل طرح شده در این فایل صوتی، همگی در جهت توجیه و تطهیر و لایوشانی کشتار زندانیان، صورت می‌گیرد

28 سال از فاجعه بزرگ کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ گذشت. در طی این ۲۸ سال، خانواده‌های قربانیان این جنایت، هنوز هم پاسخی به پرسش بر حق شان: "چرا و به چه جرمی؟" دریافت نکرده‌اند

نزدیک به ۶ سال و اندی پیش، طی اقدام مشابهی توسط یک جوان دستفروش تونسوی صورت گرفت، که در اعتراض به توقیف کالاهایش و تحقیر از جانب مأموران، اقدام به خودکشی کرد و در نهایت به مرگ وی انجامید. پیامد این واقعه تظاهرات و ناآرامی‌هایی بودند که در ادامه موجب فرار رئیس جمهور وقت تونس از کشور و وقوع «انقلاب یاس» در تونس گردیدند.

روشن است که هدف از این مقایسه دعوت مردم به قیام نیست؛ اما آنچه که مشهود و نگرانی‌آفرین است، بی تفاوتی جامعه در تمامی احاد آن در قبال بروز چنین فجایعی در کشور است. در چنین شرایطی است که بازتاب خبر پخش فایل صوتی منتظری نیز در حد برخی موضع‌گیری‌های مقامات حکومتی و سابقاً حکومتی، محدود می‌ماند و در سطح جامعه گسترش نمی‌یابد. اگر بپذیریم که جو سرکوب و ارباب و عدم وجود امکان خیر رسانی وسیع از جانب بخش‌های آگاه جامعه از عمق فاجعه کشتار، در عدم دریافت اطلاعات دقیق و درست در قبال آن، و متعاقباً عدم واکنش از سوی احاد مختلف مردم در آن زمان، نقش داشته است، اکنون چه توجیهی برای سکوت، آن‌هم از جانب بخش‌های آگاه جامعه سیاسی کشور، در قبال این جنایت، می‌تواند وجود داشته باشد؟

واکنش مقامات مختلف جمهوری اسلامی در ارتباط با مسائل طرح شده در این فایل صوتی، همگی در جهت توجیه و تطهیر و

به پرسش خبرنگاری در این زمینه گفت: «گفتم تا وقتی انسان در شرایط جنگ قرار نگیرد نمی‌تواند در خصوص حوادث آن سال‌ها به درستی قضاوت کند. باید واقعیت‌های جنگ را درک کنیم» ... «در جنگ اگر بخواهید در کشیدن ماشه علیه دشمن تأمل کنید و حرکتی انجام ندهید، مسلماً کشته خواهید شد». در همان زمان نیز در یادداشت سیاسی با عنوان «جنایت علیه بشریت در پوشش دفاع از خود!» در پاسخ به این سخنان نوشته شد: «در آن زمان اما به فکر نه جامعه و نه بازماندگان این کشتار، خطور نمی‌کرد که در ۲۷ امین سالگرد این رویداد، اعدام هزاران زندانی سیاسی که بسیاری از آنان دوران محکومیت خود را نیز سپری کرده بودند، به مثابه "دفاع از خود در میدان جنگ" تعبیر گردد، و جای قاتل و قربانی عوض شوند.»^۳

28 سال از فاجعه بزرگ کشتار زندانیان سیاسی در تابستان سال ۱۳۶۷ گذشت. در طی این ۲۸ سال، خانواده‌های قربانیان این جنایت، هنوز هم پاسخی به پرسش بر حق شان: "چرا و به چه جرمی؟" دریافت نکرده‌اند. در تمامی این ۲۸ سال بر همگان روشن بود که مقامات جمهوری اسلامی نه تنها قصد پاسخگویی به پرسش: «چرا و به چه جرمی؟» را ندارند، بلکه هرگونه تماس با این پرسش را عبور از خط قرمز نظام و "تعرض به ارکان حکومت" می‌دانند.

مادامی که ابراز رضایت و خودستایی در قبال «کشتار زندانیان سیاسی در سال‌های سیاه دهه ۶۰» از جانب مقامات حکومتی، همراه با سکوت جامعه و چه بسا باور به این "ابراز رضایت‌ها" وجود دارند، امکان تحقیق و بررسی و اطلاع رسانی در مورد تمامی ابعاد این جنایت و نهایتاً رسیدگی به آن، میسر نخواهد بود

شخصیتها و گرایشهای سیاسی که عدم اطلاع از جنایت یا مصلحت را مجوز سکوت تاکنونی شان قرار داده‌اند - اعم از آن که هر مصلحتی باشد، اکنون با انتشار نوار سخنان آقای منتظری و ابراز نظر قابل احترام علی مطهری، دیگر توجیهی برای تداوم سکوت نخواهند یافت. تداوم بخشیدن به صدای شکستن «سکوت» که با انتشار فایل صوتی آغاز گشت، کمترین ادای دین است به همه جانباختگان کشتار تابستان ۶۷ و بازماندگان این فاجعه.

روشن است که انتظار از جامعه، تشکیل کمیته‌های حقیقت‌یاب مانند آنچه که در سال‌های دهه هشتاد و ۹۰ قرن گذشته در کشورهای شیلی و آرژانتین، بوجود آمدند، نیست. زیرا که این کمیته‌ها در شرایط خاصی ایجاد می‌شوند و هدفشان نه تنها بررسی و تحقیق و علنی سازی علل و ابعاد جنایات صورت گرفته از جانب مقامات در مورد زندانیان و فعالین سیاسی است، بلکه بررسی راه‌های حقوقی جلوگیری از بروز چنین جنایاتی در آینده کشور را نیز در دستور کار خود دارند. از جمله شرایط خاص تشکیل این کمیته‌ها، پذیرش وقوع جنایت، هم در میان احاد مردم و هم در میان حکومتیان است. مادامی که ابراز رضایت و خودستایی در قبال «کشتار زندانیان سیاسی در سال‌های سیاه دهه ۶۰» از جانب مقامات حکومتی، همراه با سکوت جامعه و چه بسا باور به این "ابراز رضایت‌ها" وجود دارند، امکان تحقیق و بررسی و اطلاع رسانی در مورد تمامی ابعاد این جنایت و نهایتاً رسیدگی به آن، میسر نخواهد بود.

3 سال پیش در چنین روزهایی، هنگامی که مصطفی پورمحمدی به عنوان وزیر دادگستری کابینه آقای روحانی معرفی گردید، یادداشت سیاسی کار آنلاین با عنوان: یک "خطا" و یا «تصمیمی سیاسی» به این موضوع اختصاص داشت و در آن تأکید شده بود که: این «تصمیم سیاسی» در بچوجه تلاشهای قربانیان و بازماندگان فاجعه ملی، که به همراه سازمانهای مدافع حقوق بشری در جهت روشنگری هر چه بیشتر از ابعاد این جنایت دارند، را فقط می‌توان به مثابه ریشخندی ارزیابی نمود که در پاسخ به انتظار "امید" دولت «تدبیر و امید»، در قبال ادعای دفاع از حقوق اولیه همه شهروندان ایران، صورت پذیرفت. ۱

عدم واکنش بایسته و شایسته بخش آگاه جامعه به این تصمیم سیاسی در آن زمان منجر به این گشت که سال گذشته در مصطفی پورمحمدی، وزیر دادگستری دولت روحانی، در یک نشست رسانه‌ای در پاسخ

1- <http://www.kar-nline.com/node/6739>

2- <http://www.kar-nline.com/node/9691>

قانون در چنبره منافع جناحی فرخ نعمت‌پور



یادداشت سیاسی کارآنان

احمد جنتی، رئیس مجلس خبرگان، اخیراً در دیداری با استانداران گیلان و نمایندگان این استان خواهان نظارت مجلس بر دولت شد! او گفت که اگر نظارت مجلس بر دولت، درست اعمال می‌شود، شاهد حقوق‌های نجومی، اعطای وام‌هایی با شرایط ساده و... به برخی مدیران نبودیم. او ضمن اشاره به آمارهایی از وضع نابسامان گمرک، قاچاق کالا، ورشکستگی تولیدکنندگان داخلی و در نتیجه افزایش بیکاری و تحمیل آسیب‌های معیشتی و اجتماعی به خانواده‌های اقشار محروم، اظهار داشته که چه کسی جز مجلس می‌تواند جلوی این مشکلات بایستد... باید مجلس بتواند از حداکثر اختیاراتی که قانون اساسی برای اعمال نظارت بر دولت به فوه مقننه داده است، استفاده کند. او به این امر بسنده نکرده و حتی خواهان برخورد انقلابی مجلس با نمایندگانی شد که او آنان را عناصر فتنه در مجلس خواند (بخوان اخراج آنها!).

لازم به تذکر است که سخنان جنتی بعنوان شخصیت معرف تندروهای جمهوری اسلامی، در ادامه سخنان تهاجمی ای می‌آیند که از جمله در سایت جوان نزدیک به سپاه پاسداران علیه دولت یازدهم صورت می‌گیرند، تهاجماتی که ماه‌هاست ادامه دارد و از جمله با برجسته کردن مسائل اقتصادی کشور و سعی در ناکارآمدی نمایانند دولت، علاوه بر تضعیف بیش از پیش آن، در تلاشند راه را برای عدم انتخاب روحانی در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری باز کنند. در این یادداشت کوتاه بحث ما بر سر وضعیت نابسامان کشور از لحاظ اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیست، وضعیتی که هر بار با روی کار آمدن تندروها بدتر از آنچه که هست می‌شود، و البته دولت روحانی هم سهم خود را در نابسامانی آن دارد، که آنقدر بحث بر سر نوع نگاه به قانون و بازتعریف خود در این رابطه است.

آقای احمد جنتی در مقام رئیس مجلس خبرگان، که قاعدتاً می‌بایستی در سطح بالائی فردی قانون محور می‌بود، منطقاً می‌بایست اندیشه تسری دادن نظارت مجلس بر نهادهای نظام، از جمله بر ولایت فقیه، را بیشتر از هر کس دیگری تبلیغ و پاس می‌داشت، اما در عمل نه تنها شاهد چنین وضعیتی نیستیم، بلکه در این رابطه کاملاً جناحی و انتخابی رفتار می‌کند.

برای تشریح بیشتر این ادعا، می‌توان به دو فاکت نوین اشاره کرد: ۱- مورد استفاده روسیه از پایگاه هوائی نوژه، و ۲- مورد ممنون کردن برگزاری کنسرت‌ها در مشهد.

بعد از علنی شدن اخبار مربوط به استفاده نیروی هوائی روسیه از نوژه برای بمباران نیروهای مخالف اسد در سوریه، سرتیپ پاسدار حسین دهقان، وزیر دفاع جمهوری اسلامی گفت که این امر در راستای همکاری سه جانبه ایران و روسیه و سوریه با مصوبه شورای امنیت قرار دارد، و ربطی به مجلس ندارد! مورد دوم، مورد واکنش خشم آلود امام جمعه مشهد در برگزاری کنسرت در مشهد بود که علناً دخالت در کار دولت و دور زدن حیطه نفوذ آن بدون ارجاع دادن به مجلس بود.

حال سؤال این است، قانون‌گرایی و اعتقاد به نظارت مجلس آقای جنتی در رابطه با این دو مورد کجا رفته است؟ چرا از ایشان صدائی در مورد وظایف نظارتی مجلس بیرون نیامد؟ نه اینکه اگر وی چنین سخنانی بیان دارد، از جمله مصداقهای آن به مضاف سپاه پاسداران رفتن و کوبیدن آن امام جمعه‌هائی است که دردانه رهبر نظام محسوب می‌شوند، و این پیش جنتی که 'رهبر' مصداق هیکل و معنویت بسیار بالاتر از قانون است، یعنی کفر محض!

واقعیت این است که در نظام جمهوری اسلامی، قبل از اینکه قانون راهگشای تصمیمات و اعمال کلیت نظام باشد، منافع جناحی تفوق دارد. همیشه قوانین مصوبه و مصرحه در قانون اساسی این نظام، بویژه در مورد مسائل حساس و تعیین کننده، توسط بیت رهبری و سپاهیان، زیر پا گذاشته می‌شود. پدیده‌ای که مورد اعتراض تندروهای از گونه جنتی نه تنها نیستند، بلکه بعنوان بهترین قانون نظام جمهوری اسلامی ترسیم و معرفی می‌شوند.

اما هنوز یک سؤال جدی باقیست و آن هم اینکه احمد جنتی بالاخره روشن‌نساخت که وی خواهان نظارت مجلس با همان ترکیب کنونی بر دولت هست، و یا بعد از برخورد خود مجلس با عناصر فتنه‌گر درون خود؟!!

بولتن کارگری شماره ۱۴۷

در این شماره می‌خوانید:

تحلیل هفته: توسل به دروغ؛ برای سرپوش نهادن بر واقعیت‌ها

از تجربه دیگران

-فدراسیون اتحادیه های کارگران- نفت و دموکراسی درعراق (بخش چهارم)

اخبار خارجی

- ژاپن: آیا اعتصاب در ژاپن منسوخ شده است؟- بخش پایانی

-بریتانیا ؛ هلند: گسترش شکاف بین فوق ثروتمندان و میانی ها

تشکل‌ها: اعتراض رئیس اتحادیه حمل و نقل بین المللی در حمایت از اعضاء سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران

بزرگترین جنایت در جمهوری اسلامی!

منوچهر مقصودنیا



کشتار مخالفین و دگراندیشان در جمهوری اسلامی، سیستماتیک، دولتی و حتی "فانونی" است. سردمداران نظامی که قبل از حکومت، با ترور دگراندیشانی مانند کسروی، با آتش زدن سینمای رکس آبادان، چهره کریه خشونت و جنایت خود را نشان دادند، با گرفتن قدرت دولتی جنایت را در ابعادی وسیع و در گستره یک کشور ادامه داده اند. کشتارهای سال ۶۷ در زندانهای نظام نقطه اوج این جنایت ها بوده است. این جنایت بدرستی بقول آقای منتظری "بزرگترین جنایت در جمهوری اسلامی" نامیده شد.

در وانفسای بی حرکتی و بی عملی اپوزیسیون، حرکت وب سایت آقای منتظری اقدامی شجاعانه، تحسین برانگیز و تاثیرگذار بوده و می تواند عاملی جدی برای جلوگیری از ادامه اعدامها در زندانهای نظام باشد

هدف نظام از اعدام های دسته جمعی ۶۷، پاکسازی فیزیکی مخالفین نظام، ایجاد ترس و وحشت در تمامی کشور، و بدست آوردن تضمین ادامه حکومت برای سالهای طولانی بوده است. نسل انقلاب، آنانی که درک دیگری از انقلاب ۲۲ بهمن داشته اند، قلع و قمع شدند. هزاران جان پاک باخته برسر دار رفتند. دهها هزار نفر به تعید اجباری تن دادند، تا نظام به تمامی اهداف خود دسترسی پیدا کند. ترس و وحشت حاکم بعد از این کشتار، تنها بعد از سالها و با به میدان آمدن نسل جدید و حرکت و جنبش مدنی شکسته شد و یکبار دیگر صدائی غیر از صدای گرمگان رژیم را شنیده شد. پاسخ نظام به جنبش اعتراضی ۲ خرداد این بار هم مانند گذشته، خشونت زندان، اعدام و ترور بود. قتل های زنجیره ای که در این دوران بوقوع پیوست، بصورت لکه سیاهی در تاریخ کشورمان ثبت شده است. اگر مسئولینی از آن دوره مانند آقای منتظری به مخالفت برمی خواستند، با توجه به حضور مردم و بخصوص جوانان در صحنه، امکان جلوگیری از تکرار آن عملی می شد. مسئولینی مانند آقای خاتمی رئیس جمهور که پشتوانه میلیون ها رای مردم را داشت.

رژیم هرگاه احساس کند که در زیر پوسته جامعه تکانهایی قابل رویت است، برای مقابله و پیشگیری از سرباز کردن خشم و اعتراض مردم در ابعاد میلیونی، دست به کشتار می زند. با پایان جنگ، که با سیاست ادامه آن بعد از فتح خرمشهر، بی جهت و بی نتیجه صدها هزار انسان از دو طرف از بین رفته و خرابی های بار آمد که

هم زمان و متحد است که می توان جلوی ادامه جنایت های اخیر را گرفت.

متأسفانه اپوزیسیون تاکنون تنها به دادن بیانیه و اطلاعیه و محکوم کردن این جنایت بسنده کرده است. دریغ از یک حرکت دسته جمعی! دریغ از یک نشست مطبوعاتی جمعی برای با خبر کردن دنیا از این جنایت ها! دریغ از جمع آوری هزاران امضا و شکایت به سازمانهای بین المللی حقوق بشری و نهادهای سازمان ملل!

احزاب و سازمانهای سیاسی، تا کی می خواهند در درون خود محبوس بوده؛ در لاک خود فرو رفته و به فرقه خود جسیبیده؛ به مخالفت خوانی با همدیگر پرداخته، با هرگونه سیاست و برنامه اتحاد وسیع مخالفت کرده؛ پاره ای درنقش خندق دفاعی نظام بازی کرده؛ و پاره ای دیگر در فکر ایجاد جامعه ای بدون ستم و استعمار لمیده؛ تبدیل به ژنرال های بی سرباز شده؛ تعدادی شان در غار کف انقلاب ۲۲ بهمن به خواب رفته؛ تعدادی به این رضایت داده تا هر ازگاهی در جلسه سخنرانی و یا سمینار شرکت کرده؛ بخشی از سازمانها به بزرگداشت های سالانه "شیعه وار" فرمانان شان دل خوش کرده؛ بدون هماهنگی و همسوئی با یکدیگر دست به عملیات زده؛ و در نهایت دلخوش داشته باشند که دارند با نظام مبارزه می کنند. بی جهت نیست که هر روز بیش از روز قبل اعتماد مردم و بخصوص جوانان را از دست می دهند.

رژیم هرگاه احساس کند که در زیر پوسته جامعه تکانهایی قابل رویت است، برای مقابله و پیشگیری از سرباز کردن خشم و اعتراض مردم در ابعاد میلیونی، دست به کشتار می زند

آنهایی بر این باور هستند که، بر روی چگونگی گذر از استبداد به دموکراسی، برسر نوع نظام آینده، و ... نمی توان به توافق و همکاری رسید، حداقل بر روی مخالفت با کشتار، اعتراض به اعدامها، و اقدام مشترک برای تماس با نهادهای حقوق بشری بین المللی و شکایت از نظام چرا به همکاری و توافق نمی رسند؟ چرا نتوان مخالفت با جنایت ها را با امضای ۲۰ سازمان و حزب اپوزیسیون سازماندهی کرد؟

در وانفسای بی حرکتی و بی عملی اپوزیسیون، حرکت وب سایت آقای منتظری اقدامی شجاعانه، تحسین برانگیز و تاثیرگذار بوده و می تواند عاملی جدی برای جلوگیری از ادامه اعدامها در زندانهای نظام باشد. این حرکت موجب شد تا به مسئله اعدامها در ایران بعدی بین المللی داده شود. انتشار این نوار، هشدار مجددی می باشد به مسئولین "معتدل و اصلاح طلب" نظام که تنها نام انسان هائی مانند آیت الله منتظری است که در تاریخ به نیکی یاد شده و سکوت بعنوان همراهی با این جنایت ها شناخته می شود.

هنوز هم آباد نشده است، مردم فرصتی را بدست آوردند تا از مسئولین سوال کنند. پاسخ نظام جمهوری اسلامی به سوالات انباشت شده در گلوگ مردم، خشونت سیعانه و کشتاری بی سابقه در تاریخ بشریت، با اعدام هزاران زندانی ی که قبلن محاکمه و محکوم به حبس شده بودند، بود.

اما سه دهه از کشتار سال ۱۳۶۷ می گذرد، اما هنوز خانواده های اعدام شدگان و جامعه ایران نمی دانند چه تعدادی در این جنایت از بین رفته و از شناخت حقیقت درباره آنچه اتفاق افتاده، محروم می باشند. مسئولین نظام با کمال بی شرمی نه تنها در رابطه با این جنایت بزرگ خود سکوت کرده، هنوز لیست کامل قربانیان را منتشر نکرده، مزار این انسانهای شیفته را مخفی نگه داشته؛ بلکه در عوض از تجمع خانواده های قربانیان جلوگیری، مزار های دسته جمعی شانرا تخریب کرده، از حضور پدران و مادران، همسرها و بچه هایشان در کنار عزیزان از دست رفته شان ممانعت می کنند. بی شرمی سران نظام آنچه است که جنایتکارانی را که بقول آقای منتظری "نامشان در تاریخ جزء جنایتکاران نوشته شده است." را به بالاترین مقامها، مانند وزارت دادگستری منسوب و یا در راس بزرگترین کارتل اقتصادی کشور قرار می دهند.

هم اکنون هم در زیر پوسته جامعه نشانه هائی جدی از خواست تحول، تغییر و حرکت مشاهده می شود. اعتراض ها و اعتصابات کارگری، معلمی و فعالیت جنبش های مدنی... نشان از حرکت زیر خاکستر برای اعتراض به فشارها و استبداد حکومتی دارد. در کشور چهره هائی دیده می شوند که با به خطر انداختن جان و تمامی زندگی شان، اعتباری ملی و بین المللی کسب کرده اند. این انسانهای آزاده که صدای برآمده از گلوگ شان، درخواست ها تراوش شده از قلم شان و حرکت های اعتراضی شان بصورت کمپین ها و یا در خیابانها و محل های کار، ندای ملتی را فریاد زده و نمایندگی می کنند.

اگر مسئولینی از آن دوره مانند آقای منتظری به مخالفت برمی خواستند، با توجه به حضور مردم و بخصوص جوانان در صحنه، امکان جلوگیری از تکرار آن عملی می شد. مسئولینی مانند آقای خاتمی رئیس جمهور که پشتوانه میلیون ها رای مردم را داشت

این آزاد زنان و مردان می توانند تبدیل به تکیه گاهی برای مردم شده و نیروی پراکنده و متفرق را حول خود جمع کرده و جنبشی میلیونی را سامان دهند. در چنین نقطه ای است که آغاز پایان نظام شروع می شود. این بار هم جنایتکاران نظام دست به اعدام های فله ای زده تا حضور گفتاری خود را به مردم نشان دهند. این بار هم جان انسانهای آزاده و پاکی در خطر است. تنها با بلند کردن صدائی

نه تمکین، که ممکن

علی پورنقوی



دمساز کردن نگرش‌ها در باره امنیت ملی

هنری جان تمپل (Henry John Temple) ملقب به ویسکانت پالمستون سوم (۲ rd Viscount Palmerston)، سیاستمدار بریتانیایی و دو نوبت نخست وزیر این کشور در سالهای میانی قرن نوزدهم، زمانی گفته است: "ما نه متحدان ابدی و نه دشمنان همیشگی داریم. تنها، منافع ما ابدی و همیشگی اند و بر ماست که در پی منافعمان باشیم".

این گفته پالمستون در سالهای اخیر در ادبیات سیاسی ایران، خواه متعلق به پوزیسین و خواه متعلق به اپوزیسین، تقریباً به کرات نقل شده است؛ در دو بافتار (context) متفاوت: در بافتار نخست، با تأکید بر نبود دوست و دشمن دائمی برای کشور ما، سعی در ترغیب جمهوری اسلامی ایران به رویکردی منعطف در مناسبات بین المللی می شده است، خاصه در روند مذاکرات هسته ای منجر به "برجام" و پس از آن، اما در بافتار دوم بر وجود منافعی ابدی برای کشور ما، زیر نام سخت مبهم مانده "منافع ملی" و نتیجه آن "امنیت ملی" تأکید می شده است، که گویا هر نظام حاکم با هر دستگاه ارزشی، مستقل از اوضاع داخلی و خارجی، زمان تاریخی، و... می باید در پی این منافع باشد. این بافتار به ویژه در مواجهه با رقابت میان جمهوری اسلامی و عربستان سعودی، و تا حدودی ترکیه - بر سر برکشیدن خویش به مقام قدرت مسلط منطقه ای - و تمام تبعات این رقابت، حاکم بوده است.

قابل ذکر است که نگرش مارکسیستی نیز، جز در مقاطع به لحاظ تاریخی کوتاهی، نتوانست به نگرش مسلط نسبت به مناسبات بین المللی تبدیل شود و با فروپاشی "اردوگاه سوسیالیستی" از میدان رقابتهای عملی خارج شد

با این درآمد، بلافاصله باید افزود که نوشته حاضر در صدد بی معنا اعلام کردن منافع ملی و امنیت ملی، و نفی لزوم اقدام برای تأمین آنها نیست. بلکه نکته بر سر این است: یک و نیم قرن از تأکید هنری جان تمپل - نخست وزیر کنشوری در اوج اقتدار استعماری اش - بر منافع ملی به مثابه امری همیشگی می گذرد و بافتار دوم فوق الذکر در زمانی به این مفهوم متوسل می شود که بیش از ربع

قرن است که الزام "تغییر الگو" در مناسبات بین المللی و مشخصاً بر سر امنیت ملی و منافع ملی در میان بوده است. چرچیل در سال ۱۹۳۰، در مقاله ای به نام "ایالات متحده اروپا" نوشت: "مراحل توسعه بشری پا جای پای هم می گذارند. گاه اینجا و آنجا راه را بر هم می بندند یا به هم لگد می زنند. علائق قبیله ای از علائق ملی پیشی می گیرند و علائق ملی، علائق قاره ای را پس می زنند... اما خواهد آمد روزی که ایجاب کند به جای انصراف از یکی از علائق گوناگون یا امحای آن در دیگری، به دمساز کردن همزمان آنها با هم در سنتزی کامل و وسیع دست زنیم".

**نظراً
انساندوست از این که
نگرش جهانگرا هنوز ابزار
برکشیدن خود به عنوان
نگرش مسلط بر عرصه
عمل مناسبات بین المللی
- یا درستتر است گفته
شود مناسبات جهانی - را
نیافته است، خشنود
نیستند**

اگر بخواهیم اوضاع کنونی بر سر الگوی امنیت ملی را با گفته ای از یکی از این دو نخست وزیر بریتانیا توصیف کنیم، گفته چرچیل توصیف به مراتب مناسبتری از این اوضاع را به دست خواهد داد. می شود گفت که حتی دیری از زمان دمساز کردن همزمان علائق مختلف با هم در سنتزی کامل و وسیع گذشته است.

ضرورت تغییر الگو

مفاهیم مدرن امنیت ملی در قرن هفدهم در جریان "جنگ سی ساله" در اروپا، جنگ داخلی در انگلستان و بسیاری تلاطمات بین-دولتی آن دوران پا گرفته اند. صلح وستفالی در سال ۱۶۴۸، به جنگ سی ساله در اروپا و جنگ ۱۸ ساله بین اسپانیا و هلند خاتمه داد و بانی ایده حق حاکمیت "دولت-ملت" شد: حق و قدرت کامل برای اعمال حاکمیت، نه فقط در عرصه داخلی بلکه همچنین در امور خارجی ذریبط. پیش از وستفالی، مناسبات بین المللی بر این باور استوار بودند که گویا اصولی جهانشمول - و مشخصاً اصول دین - بر امور دولت-ملتها حاکم اند. توماس هابز و هوگو گروتیوس، پایه گذاران دو "سنت" اصلی و هنوز جاری در مناسبات بین المللی و از اندیشه ورزان پیشاهنگ در مفهوم امنیت ملی، خود شاهد جنگها و تلاطمات مذکور بودند و به اعتباری، مشهورترین آثار هر دوی آنان - اثر هابز به نام لویاتان و اثر گروتیوس به نام "حقوق جنگ و صلح" -

جمعبندی فلسفی - حقوقی از صلح وستفالی و دیگر تلاطمات گفته شده اند؛ البته مبتنی بر دو نگرش با تفاوتی قابل ملاحظه.

از این قرار پس از صلح وستفالی ایده دولت-ملت، به مثابه عنصر بنیانی و متفوق در مناسبات بین المللی، با حق حاکمیت در امور داخلی و خارجی و مصون از مداخله غیر، و سامانیابی مناسبات مذکور مبتنی بر توازن نیرو، به ایده مسلط در مناسبات بین المللی تبدیل گردید. این ایده، که امروزه به نام "سنت واقعگرا" و سپس "نوواقعگرا" شناخته می شود، با چالشهای عملی و نظری قابل توجهی روبرو بوده است. از زمره این چالشها باید از نگرشهای کانت و مارکس [و مارکسیسم] در تعارض با آن یاد کرد. با این حال این نگرشهای بدیل و نیز تحولات در عرصه مناسبات بین المللی در بیش از ۲۰۰ سال پس از تشکیل این ایده، و حتی بروز دو جنگ جهانی، خللی در آن به عنوان نگرش مسلط نسبت به امنیت و منافع ملی وارد نیاوردند: نگرشی مبتنی بر مفاهیم دولت-ملت به عنوان عنصر بنیانی و توازن قدرت به عنوان ساماندهنده مناسبات، با دریافتی از امنیت ملی که اساساً بر قدرت سخت افزاری استوار و حتی گاه به قدرت نظامی محدود یا دستکم بر قدرت نظامی متمرکز است و در رویکردهای داخلی اش نیز چندان از تلقی های نظامی نرم افزاری فراتر نمی رود. این نگرش به نام نگرش هابزی شناخته شده است.

گویا لازم بود اتحاد شوروی - کشوری با توان نظامی برای تخریب چندین باره تمام زمین - فروپاشد، تا اهمیت وجوه دیگر حیات جامعه انسانی برای امنیت آشکار گردد. ولو بر این نظر باشیم که فروپاشی این کشور و اردوگاه سوسیالیستی تماماً به علت توطئه "دشمنان سوسیالیسم" واقع شد، نمی توانیم انکار کنیم که عوامل کاملاً دیگری جز عامل نظامی، زمینه ساز توفیق توطئه بودند

روند تحولات ۳۰۰ ساله البته خالی از نوآوریها در این نگرش مسلط و جاسپردن موقت به نگرشهای بدیل نبوده است. قابل ذکر است که نگرش مارکسیستی نیز، جز در مقاطع به لحاظ تاریخی کوتاهی، نتوانست به نگرش مسلط نسبت به مناسبات بین المللی تبدیل شود و با فروپاشی "اردوگاه سوسیالیستی" از میدان رقابتهای عملی خارج شد. نکته جالب و طنزآمیز در تاریخ مناسبات بین المللی این بود که درست همان فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی - یا با اندکی تفاوت، پایان جنگ سرد - ...

ادامه در صفحه ۸

«جهانی دیگر، جهانی بهتر» ممکن است، اگر تحداً تلاش کنیم

نه تمکین...

ادامه از صفحه ۷

زمینه ساز فکر ضرورت تغییر الگوی امنیت شد. کوششهای سالهای پایانی "سوسیالیسم موجود" برای اصلاح خود، در این راستا اثر محسوس باقی گذاشتند.

تا آنجا که موضوع امنیت [و منافع] ملی در میان است، پایان جنگ سرد پرسشهای بنیادینی را پیشروی دو رکن "سنت واقعگرا" گذارد: از سوئی این پرسش را که چرا "دولت-ملت"، عنصر متفوق در مناسبات بین المللی باشد و "انسان" نه؟ و از سوی دیگر این پرسش را که چرا دریافت اساساً نظامی از امنیت، و چرا دریافتهای دیگری نه؟ شایسته است قدری بر سیر این پرسشگریها مکت کنیم.

چرا "دولت-ملت"، چرا "انسان" نه؟

روز ۱۷ مارس سال ۲۰۱۱ بان کی مون اعلام کرد که شورای امنیت سازمان ملل با صدور قطعنامه ۱۹۷۳ "به مسئولیت خود برای حفاظت از مردم لیبی در برابر فاجعه ای انسانی که از فوریه ۲۰۱۱ در لیبی جاری است قطعیت بخشید". بان کی مون صدور قطعنامه ۱۹۷۳ را "یک تصمیم تاریخی" نامید. مگر پیشینه امر چه بود، که بان کی مون صدور قطعنامه مذکور را یک تصمیم تاریخی نامید؟ "اگر دولتی نخواهد و یا نتواند شهروندان را در برابر تهدیدهای چون گنوسید (نسل کشی)، پاکسازی قومی یا جنایت علیه بشریت حفاظت کند، آن گاه این مسئولیت به عهده جامعه بین الملل قرار می گیرد". این اساس گزاره "مسئولیت برای حفاظت" است، که از بیانات کلی برای صیانت از حیات انسانها، درآمیخته با تمایل یکجانبه آمریکا برای "استقرار نظم نوین" در دهه پایانی قرن بیستم، تا فرمولاسیون ایده ای توسط یک کمیسیون بین المللی در سال ۲۰۰۱ و سپس به یک ترم بین المللی در سال ۲۰۱۱ در گذر بوده است. فرمولاسیون ایده مذکور در سال ۲۰۰۱ مسبقاً به رویدادها و خاصه روندهایی بس متناقض در سالهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی است. در ردگیری ایده "مسئولیت برای حفاظت" گاه مؤلفانی تا قرون وسطی نیز ژرفکاوی می کنند. اما درست همان دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، با روندهای متناقض اش بود که می توانست به ایده مذکور رهنمون شود.

فروپاشی شوروی:

از سوئی به معنای پایان تعادل دوقطبی در بهنه جهانی بود و پیامد بلافاصل آن هم هژمونی خواهی بلامنازع ایالات متحده بر هر روند و رویداد، و سودای استقرار یک نظم نوین جهانی تحت همین هژمونی، -و از سوی دیگر به معنای پایان جنگ سرد بود که جدا از هر پیامد دیگری، از جمله در تحرک بیشتر و بی پروا تر شورای امنیت در رسیدگی به مناقشات بین کشورها و درون کشورها متجلی می شد.

در همین دهه است که ما شاهد بیشترین تعداد مناقشات ملی قومی غالباً خونبار و فرافاجعه بار در درون کشورهای معین ایم. دهه ای که تلاشهای آمریکا در راستای پیشگفته و جامعه جهانی، در وسیعترین مصداق آن، برای خاتمه دادن به فجایع - و گاه عاجز ماندن در برابر این فجایع - به هم گره می خوردند. "مداخله بشردوستانه"، مفهومی مورد منازعه که هیچ گاه حقوقاً تعریف نشد و همچون یک نرم شناخته نشد، محصول این دوران در "حقوق بین الملل" است. واقعیت اما این نیز بود که "مداخله بشردوستانه" بر عنصر مرکزی و قدرتمند ایده فوق الذکر تکیه می کرد. در ژوئن سال ۱۹۹۸ نلسون ماندلا در سخنرانی ای برای سران کشورهای عضو سازمان وحدت افریقا ابراز داشت: "ما همگی باید بپذیریم که مجاز نیستیم از حاکمیت ملی دستاویزی برای انکار حق و وظیفه باقی قاره برای مداخله در امورمان بسازیم، زمانی که مردم قربانیان درون مرزهای چنان حاکمیت ملی ای باشند".

از این قرار ایده مذکور که به اشکال گوناگون و مشخصاً به صورت "تقدم حقوق بشری بر حق حاکمیت ملی" نیز به بیان آمده است، در آن سالها نصیح یافت. سال ۲۰۰۰ کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل، در سخنرانی خود در مجمع عمومی این سازمان این سؤال را پیش کشید که "در صورتی که ما، به عنوان سازمان ملل، بار دیگر با موردی همچون رواندا یا سربرینیکا مواجه شویم چه باید بکنیم؟" این سؤال دو موقعیت اسفبار در عرصه بین المللی را نشانه گرفته بود: یکی پذیرش تماماً انفعالی وقوع یک گنوسید، چنان که در رواندا رخ داد، و دیگری کوشش ناکام بخشی از "جامعه بین الملل" برای حفاظت مؤثر از اهالی غیرنظامی در یک درگیری نظامی، چنان که در سربرینیکا اتفاق افتاد. عنان در همان سخنرانی پاسخی مقدماتی به سؤال خود داد: "مسئله در جوهر خود پاسخ به یک مسئولیت است: در صورتی که مبتنی بر معیارهای مورد پذیرش بین المللی پای نقض حقوق بشر در ابعاد توده گیر در میان باشد، ما مسئولیت اقدام را به عهده خواهیم داشت". عنان در این سخنرانی از مجمع خواست که برای این مسئله چاره جوید.

متعاقباً کمیسیونی با نام "کمیسیون بین المللی در باره مداخله و حق حاکمیت ملی"

(International Commission on Intervention and State Sovereignty) برای تدوین سندی در پاسخگویی به مسائل پیشگفته تشکیل شد. کمیسیون در سندی مفصل که نام "مسئولیت برای حفاظت" را بر خود داشت و در سال ۲۰۰۱ انتشار یافت، ایده مرکزی زیر را عرضه کرد: در حق حاکمیت ملی عنصر مسئولیت نیز مستتر است: مسئولیت مقدم برای حفاظت از مردم معین به عهده همان حاکمیت است. اما اگر مردمی در معرض رنج و آزار حاد ... قرار گیرند و حاکمیت مورد نظر نخواهد یا نتواند به این رنج و آزار خاتمه دهد، آن گاه به جای اصل "عدم مداخله"، مسئولیت بین المللی برای حفاظت عمل خواهد کرد. این سند، که جهات متعدد ایده "مسئولیت

برای حفاظت" - همچون دامنه اعتبار، معیارها و محکها، مقاطع و شروط آن - را نیز تدوین کرده بود، مبنای تنظیم دو ماده در "سند جامع" مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۰۵ قرار گرفت. در بندهای ۱۲۸ و ۱۳۹ "سند جامع"، که کل آن توسط مجمع مذکور تصویب شد، چنین آمده است: بند ۱۲۸ هر حاکمیتی منفرداً مسئولیت حفاظت اهالی اش را در برابر گنوسید، جنایات جنگی، پاکسازیهای قومی و جنایات علیه بشریت به عهده دارد. این مسئولیت پیشگیری از چنین جنایاتی را، به شمول تحریکات [در این راستا]، با توسل به ابزار مناسب و مقتضی، شامل می شود. ما (منظور دولتهای عضو سازمان ملل است) این مسئولیت را می پذیریم و بر طبق آن عمل خواهیم کرد. جامعه بین المللی باید، حیث تناسب، دولتها را در اجرای این مسئولیت تشویق و کمک کند و سازمان ملل را برای تحقق قابلیت، که بتواند به موقع هشداردهد، حمایت کند.

بند ۱۳۹: جامعه بین المللی از طریق سازمان ملل، همچنین مسئولیت کاربرد ابزارهای مناسب دیپلماتیک، انسانی و دیگر ابزارهای مسالمت آمیز ... را برای کمک به حفاظت اهالی در برابر گنوسید، ... به عهده دارد. در این کادر ما آماده ایم تا قاطع و به موقع به اقدامات مشترکی دست زنیم. این اقدامات از طریق شورای امنیت، بر طبق منشور سازمان ملل به طور کلی، و در صورت قصور آشکار مقامات ملی در حفاظت از اهالی در برابر گنوسید، ... و عدم کفایت ابزارهای مسالمت آمیز برای پیشگیری، بر طبق فصل ۷ منشور، مورد به مورد و در همکاری با سازمانهای منطقه ای معتبر صورت خواهند یافت...

این ترم بعداً دستخوش برخی دقتهای حقوقی فرعی شد و در مارس سال ۲۰۱۱ برای نخستین بار مورد استناد یک قطعنامه شورای امنیت برای عمل قرار گرفت: قطعنامه ۱۹۷۳ برای "حفاظت از مردم لیبی در برابر فاجعه ای انسانی". سند پیشگفته سه مقطع را در امر مسئولیت برای حفاظت متمایز کرده و برای هر مقطع شروط بسیار اکیدی را برشمرده است: مقطع پیشگیری، مقطع اقدام و مقطع بازسازی، کمتر اختلافی در این باره وجود دارد که اجرای قطعنامه مذکور در لیبی مشحون از انحراف از معیارها و محکهای این ترم در هر سه مقطع برشمرده بوده است. باور مسلط همچنین این است که این انحرافات را نمی توان با کیفیت اجرای ترم در مورد خاص لیبی توضیح داد، بلکه ترم "مسئولیت برای حفاظت"، که می کوشد "انسان" را به عنصر متفوق در مناسبات بین المللی و در دریافت از امنیت برکشد، اقدامی را برمی نویسد که بشریت هنوز فاقد ابزار اجرای آن است.

چرا دریافت نظامی از امنیت ملی، چرا دیگر دریافتها نه؟

چنان که اشاره شد، دریافت هابزی از امنیت ملی به امنیت نظامی محدود یا بر آن متمرکز بود و علیرغم گسترش مفهومی آن با جوه ژئوپولیتیک، اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی و علمی-تکنولوژیک، عملاً از محدوده "آنچه از عهده نظامیان ...

ادامه در صفحه ۲۰



استبداد شناسی!

بهباد کریمی

مفاد فایل صوتی زنده یاد آیت الله منتظری دربرگیرنده و رساننده پیام‌های بسیاری است. در درجه نخست هم، چونان سندی انکار ناشدنی در مذمت رو در روی جنایات آن چهار مجری درشت مهره (اشراقی، نیری، رازینی و پور محمدی) فرمان جنایتکارانه خمینی آمر در تابستان خونین و سیاه سال ۱۳۶۷، و فراتر از این، سند محکومیت صریح پیشاتاریخی ولی فقیه قدرقدرت وقت آیت الله خمینی، از پایبندی این پیرمرد اخلاق مدار به دین باوری‌اش زیاد گفته‌اند، و من نیز به سهم خود در این زمینه قبلاً نوشته و گفته‌ام که او برخلاف بسیاریان دیگر در این نظام و به بهای وانهادن بالاترین مقام آن (جانشینی خمینی ولی فقیه)، حاضر به دین‌فروشی نشد. او حکومت را برای دین خواسته بود و چون آن را علیه دین و باورهای دینی‌اش یافت از آن فاصله گرفت، و حتی در برابر نمودهای آن برخاست.

آیت الله منتظری، تنها یک ناراضی خاموش نسبت به جنایات نبود، بلکه معترض به جنایات هم بود. فقط هم معترض در پشت پرده نماند که علیه فرمان و اجرای قتل عام شورید

بعد فوت آقای منتظری در آذر ماه ۱۳۸۸ هم طی نوشتاری، بالاترین شجاعت مدنی ایشان را نه در اعتراض تاریخی‌شان به فرمان خمینی مبنی بر کشتار وسیع زندانیان دست بسته، بلکه در سنت شکنی بزرگ ایشان دانستم راجع به بهایان! تاکید جسورانه آیت الله در مقام و موقعیت یک آیت الله العظمی شیعی، یک مرجع مسلم فقهی و نیز نظریه پرداز پر آوازه "ولایت فقیه" بر لزوم رعایت حق بهایان در برخورداری آنان از حقوق مدنی در کشور "اسلام"، و حدوداً همزمان با این، آغاز تردیدهای اولیه‌اش نسبت به تئوری ولایت فقیه که خود عمری را صرف جهات نظری و عملی آن کرده بود، بزرگترین عبورهای وی از خط قرمزهای نظام بوده‌اند.

اما در فایل سخنان آیت الله نکته‌ای وجود دارد که گرچه برای آنانی که این نظام استبدادی دین سالار را می‌شناسند بدیع نیست، اما پرده بردار از آن ابهامی است که عمدتاً به تقصیر امیدواران به اصلاح ولایت فقیه، فضای سیاسی کشور را غبارآلود کرده و می‌کند. در واقع سالهاست که سؤال می‌شود در جریان صدور فرمان کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۷، آن دیگر مسئولین کلان نظام جمهوری اسلامی تا چه اندازه از فاجعه خیر داشته‌اند؟ تاکنون و از سوی جریان‌های مختلف سه پاسخ داده شده است: (۱) اکثر مقامات اجرایی و تقنینی

جمهوری اسلامی از این یکه تازی راس نظام بی خیر بوده‌اند؛ (۲) از کشتار اطلاع داشتند و آن را تایید می‌کردند؛ (۳) مطلع بوده‌اند و منتقد، اما دم فروبستند و چیزی نگفتند.

در واقع هیچ چیز بیشتر از این شناساننده خصلت استبداد ولایی نمی تواند باشد که راس نظام یعنی ولی فقیه فرمانی از کله‌اش بیرون دهد و مهره‌های نظام آن را اجرا کنند و یا که در جریان اجراش قرار گیرند ولی بقول خودشان موافقتی هم با آن نداشته باشند

پاسخ اول اگر هم شهادانه نباشد، بیانگر خوشباوری و ساده دلی است. مگر می‌شود بزرگترین سلاخی بالای ۴۰۰۰ نفر طی دو ماه در زندان‌های کشور رخ دهد، ولی چنین عملیات پر "درسر"ی از چشم رئیس جمهور و رییس مجلس، نخست وزیر و بیشترین وزراء و وکلاء پنهان بماند؟! و خبر این تصفیه حساب وسیع با "منافقین" و "محاربین" به میان محافل آن حکومتی درز نکند که به دلیل خصلت عدم تمرکز در آن، انواع ارتباطات سببی و نسبی وسیع بین کادرهای آن با همدیگر طبیعی‌ترین امر است! بیش از این مکتب نمی‌کنم زیرا که شنیدن توجیحات بیشتر فقط موجب خشم بیشتر انسان می‌شود!

پاسخ دوم اما بیشتر به حقیقت نزدیک است. شواهد روز به روز بیشتر رو شده هم، جملگی در تایید آن گواهی می‌دهند. همه آنها کمابیش مطلع بوده‌اند و هر کجا که در همان دوره زبان به سخن گشوده‌اند در مشروعیت آن حرف زده‌اند. می‌ماند اینکه حد اطلاعات کادرهای حکومتی از ابعاد کشتار متفاوت بوده و میزان تایید آنها نسبت به جنایات نه که هم اندازه با هم، این را می‌توان پذیرفت، که این واقعیت البته نه کاهنده تقصیر برخیها بلکه صرفاً بیشتر کننده گناه بعضی‌هاست!

پاسخ سوم هم در حد خود حاوی برخی واقعیت‌هاست و نمی‌توان بطور مطلق آنرا منکر شد. این پاسخ اما اگرچه ابزاری است برای تبرئه رفتار و تعذر سیاسی آنروزی "مطالعین منتقد" از آن جنایات، در عین حال اما بیش از همه محکوم کننده استبداد ولایی است! محک محکمی در استبداد شناسی است! در واقع هیچ چیز بیشتر از این شناساننده خصلت استبداد ولایی نمی‌تواند باشد که راس نظام یعنی ولی فقیه فرمانی از کله‌اش بیرون دهد و مهره‌های نظام آن را اجرا کنند و یا که در جریان اجراش قرار گیرند ولی بقول خودشان موافقتی هم با آن نداشته باشند و سکوت اختیار نمایند! این برای محکوم

کردن بی چون و چرای ولایت فقیه و سینه چاکان آن کفایت می‌کند. نظامی که در آن چون و چرا نباشد، استبداد است. استبدادی که خون بریزد و مهره‌هایش فقط مجریان و یا تماشایانی منتقد و ناراضی باشند و تا امروز هم از محکوم کردن این جنایت با تصریح آمران و عاملان آن باز بپایستند، استبدادی است هنوز پابرجا! استبداد فقط متعلق به دیروز نیست که خون ریخت، بلکه استبداد امروزین است درادامه دیروزی که خون می‌ریزد و می‌تواند بریزد.

آیت الله منتظری، تنها یک ناراضی خاموش نسبت به جنایات نبود، بلکه معترض به جنایات هم بود. فقط هم معترض در پشت پرده نماند که علیه فرمان و اجرای قتل عام شورید. او از شورش فراتر رفت و به مخاطبین مستقیم و غیر مستقیم خود گفت: ای اهل نظام! بدانید که دارید جنایت می‌کنید و این جنایت به نام نظام هست و ثبت می‌شود نه غیر آن؛ همه متعلقین به نظام مسئول آن هستند! اعم از مجریان و نظاره گرایان دم فروبسته. اقدام شیخ حسینعلی منتظری در مرداد ماه و شهریور ماه عملاً نقد نظام و اعتراض به آن بود. او اندکی بعد تاوان این شورش را داد و نه فقط خلع از ولایت که از ساختار قدرت حذف شد. تشخیص خمینی ولی فقیه و برگمارده شده و برگماردگان ولی فقیه بعدی گرداگرد او کاملاً درست بود: آیت الله منتظری او لیاقت ولی فقیه شدن را نداشت! او افتخار تاریخی این عدم لیاقت را به نام خود جاودانه کرد! گرامی باد یاد و خاطره شیخ منتظری.

در واقع سالهاست که سؤال می‌شود در جریان صدور فرمان کشتار زندانیان سیاسی سال ۶۷، آن دیگر مسئولین کلان نظام جمهوری اسلامی تا چه اندازه از فاجعه خبر داشته‌اند؟

امروز در فضای "کی بود کی بود، من نبودم" در قبال آن جنایت عظیم کشتار زندانیان سیاسی، این اصلاً کافی نیست که گفته شود من مطلع بودم ولی منتقد. گرچه این خود گامی است به پیش در مقایسه با آن سکوت سنگین ربع قرنه‌ای که حکومتیان کرده‌اند و یک پیروزی برای دادخواهان آن جنایات مهیب که بحق نام فاجعه ملی به خود گرفت، اما چنین حرف‌های درگوشی در امروزه روز مشکل بتواند از تعارف سیاسی فراتر برود. بیشتر و عموماً برای توجیه عمل دیروز است. معیار و ملاک حقیقت امروز فقط اینست: تا زمانی که ایندست از "منتقدین" نگویند که چنین جنایت بزرگ ابعدادی، تنها در شرایط کنترل ناپذیری قدرت می‌توانسته رخ دهد و نام این قدرت نیز همان ولایت فقیه است، همچنان دامن آلوده آن جنایت می‌مانند. محکوم کردن معنادار آن جنایت، در ایستادگی علیه استبداد ولایی است و نفی ساختار ولایت فقیه. هیچ بخشش سیاسی از سوی هیچکس، امکان آزمون در میدان داوری جامعه نخواهد یافت مگر بخشش خواه در آزمون نقد و نفی ولایت فقیه نمره قبولی بگیرد.

توسل به دروغ، برای سرپوش نهادن بر واقعیت‌ها

صادق کار



خبرگزاری "ایلنا" در ۲۹ مرداد ۹۵، گزینه‌هایی از اظهارات علی ربیعی وزیر کار دولت روحانی را که در یک همایش به اصطلاح "کارگری و کارفرمایی"، در شهرستان جم، را در سایت این خبرگزاری منتشر کرد. وزیرکار این بار نیز در این همایش، مانند همایش‌های پیشین، راجع به عملکرد، رویکرد و برنامه‌های دولت نسبت به حق و حقوق کارگران آمار خلاف واقع بیان داشت که بیشتر به دروغ‌های گویباز (وزیر تبلیغات هیتلر) شبیه بود. سخنرانی پس از تکرار چند گفته مشهور خمینی، راجع به حق و حقوق و نقش و اهمیت کارگران و دیگر سران رژیم در سال‌های اولیه انقلاب، که در عمل نه تنها حتی به یکی از آنها پایبندی نشان داده نشد، بلکه صدوهشتاد درجه خلاف آن حرف‌ها و وعده‌ها با کارگر و حقوقش رفتار کردند، مدعی شد که گویا او و دولت دارند مانع ضایع کردن حق کارگران می‌شوند! (ایلنا) از قول ربیعی نوشت: "ربیعی با بیان این که تولید اساس کار است، افزود: روح اقتصاد مقاومتی جامعه تولید و فعالیت کارگر ایرانی است و این دولت فقر زدا و فساد ستیز است و نمی‌گذارد حق کارگران ضایع و نابود شود."

ربیعی در قسمت دیگری از سخنانی که در سمینار مذکور ایراد کرد، مدعی بیمه کردن همه کارگران، حتی بیمه کردن ۱۰ میلیون کارگر در دوران وزارت خود شد. این ادعای بزرگ کذب در حالی صورت می‌گیرد، که تا کنون ده‌ها گزارش در مورد اعتراضاتی که تعدادی از انجمن‌های صنفی نسبت به سرباز زدن سازمان تامین اجتماعی از بیمه کردن کارگران ساختمانی، و دیگر کارگران در همین خبرگزاری "ایلنا" منتشر شده که هنوز دو مورد از آن‌ها که توسط دو انجمن صنفی در بروجرد و کردستان است، در سایت این خبرگزاری قرار دارد، حق بیمه کارگران شاغل در واحدهای بزرگ دیگر بندرت توسط کارفرمایان پرداخت می‌شود و اساساً میلیون‌ها کارگر که بصورت قراردادی کار می‌کنند، فاقد بیمه هستند و حتی سازمان تامین اجتماعی با قرارداد موانع جدیدی، مانند، مشروط کردن بیمه کارگران به گذراندن دوره‌های کارآموزی، که البته وارد شدن به آن‌ها شبیه گذشتن از هفت خوان رستم است، حاضر به بیمه کردن کارگران شاغل فاقد مدرک تخصصی نیست.

از سوی دیگر چگونه ممکن است در شرایطی که عده‌ای از بیمه‌شدگان پیشین به دلیل رد نکردن سهم حق بیمه شان توسط دولت و کارفرمایان عملاً از شمول بیمه خارج شده‌اند و شمار بیکارشدگان نیز در طول وزارت ربیعی بنا به داده‌های رسمی آمار، فزونی یافته است، اما در همان حال ۱۰ میلیون نفر هم تحت پوشش قرار گرفته باشند؟

شنیدن چنین حرف‌هایی از زبان شخصی که از ابتدای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی، تا کنون ماموریت ویژه‌اش تمرکز بر

سرکوب جنبش کارگری بوده و در این راه سنگ تمام گذاشته است و به همین خاطر تا مقام وزارت ارتقا یافته است، البته دور از انتظار... نیست، او در آغاز وزارتش نیز، به سبب شناختی که از میزان نارضایتی گسترده کارگران، از سیاست‌های ضدکارگری دولت احمدی نژاد داشت، در حالی که ماموریت جدیدش تداوم و تشدید همان سیاست‌های ضد کارگری دولت پیشین و تثبیت حقوقی آنها بود، در ظاهر برای خرید زمان رفتاری بکلی متضاد با ماموریتش را نمایش می‌داد. اکنون نیز که لویح ضد کارگری دولت وارد مراحل رسیدگی حقوقی قرار گرفته و دولت و حکومت مایلند حتی الامکان لویح مذکور را بی‌سروصدا به تصویب برسانند، ربیعی بخاطر سرپوش نهادن بر سرنویشت شومی که در درون حکومت علیه کارگران در حال رقم خوردن است، بار دیگر با تکرار شعارهای دروغین و مندرس پیشین کوشش می‌کند از دامنه مخالفت‌ها و اعتراضات که دامنه آن حتی تا میان بدنه تشکل‌های وابسته به قدرت امتداد پیدا کرده بکاهد و مانع از یک اجماع وسیع بازدارنده علیه لویح و دیگر رویکردهای ضد کارگری دولت و وزارت کار شود.

کارنامه ربیعی سیاه است. در این کارنامه بطور مشخص و مستند، چیزی برای عرضه وجود ندارد، به همین جهت باز هم به دروغ آمار و ارقامی را مطرح می‌کند که وجود خارجی ندارند، و وعده اجرای چیزهایی را می‌دهد، که طی ۲۷ سال خلاف آنها با کارگران رفتار کرده‌اند و برنامه‌های دولت نیز در جهت خلاف آن‌هاست.

ربیعی حتی در مورد ماهیت خود این همایش تشریفات هم دروغ می‌گوید. در این همایش نیز مانند سایر نمایشات مضحک این جنبی، هیچ نماینده‌ای از هیچ تشکل کارگری واقعی که سخن‌گوی مطالبات کارگران بوده باشد، حضور نداشته و اصولاً از کسی که در تمام ۲۷ ساله گذشته با تشکل‌های مستقل مبارزه و در سرکوب آنها نقش مستقیم داشته نیز چنین انتظاری نمی‌رود. اما او به چنین نمایش‌هایی نیاز دارد، چون می‌خواهد هم از آنها برای سرپوش نهادن بر سیاست‌های ضد کارگری حکومت بهره بگیرد، هم به سازمان‌هایی مانند سازمان تجارت جهانی و سازمان بین‌المللی کار نشان دهد که اصل سه جانبه‌گرایی را که از شروط آنهاست مراعات می‌کند.

او در طی دوران وزارتش مرتب شعار اجرای مقابله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار را داده، اما در عمل از هیچ اقدامی برای جلوگیری از فعالیت و تشکیل اتحادیه‌های مستقل که از اساسی‌ترین مصادیق و مظاهر این مقابله‌نامه‌ها هستند کوتاهی نکرده.

صحبت از احترام به استقلال تشکلهای کارگری کرده و می‌کند، ولی در عمل حتی استقلال نسبی تشکل‌های وابسته به جناح‌های دیگر قدرت را نیز بر نمی‌تابد

و ماموران وزارت کار، هر نوع تلاشی را که فکر می‌کنند ممکن است کنترل این وزارتخانه بر تشکلی را تضعیف کنند با دخالت در امور داخلی شان و سازماندهی تقلب در انتخابات آنها و بالا و پایین کشیدن رهبران وابسته به این وزارتخانه را با برجا نگه می‌دارند.

در این مورد نمونه‌های بسیاری وجود دارند که گزارش تازه‌ترینش هم که مربوط به دخالت وزارت کار در انتخابات، "کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران است، هنوز روی سایت (ایلنا) قرار دارد. "ناصر چمنی" یکی از رهبران این تشکل، که چند بار نیز از سیاست‌های دولت و وزارت کار انتقاد کرده بود، با اشاره به آوردن تعدادی بازنشسته به مجمع عمومی این تشکل، که برای انتخاب هئیت رئیسه کانون تشکیل شده بود. به گفته وی، شرکت افراد مذکور که ماهی ۶ میلیون تومان حقوق می‌گیرند، در هدایت مجمع و نتیجه انتخابات از طریق این دخالت و تخلف نقش داشته‌اند.

این رفتار وزارت کار نیز موید دودوزه بازی‌هایی است که معمار اصلی آنها وزیر کار و مدیران ارشد برگزیده وی هستند. به همین جهت اساساً تشکل‌های کارگری نزد وزارت کار محلی از اعراب ندارند، تا چه برسد به برگزاری همایش با شرکت سازمان‌های کارگری و کارفرمایی.

ماهیت وزارت کار و مدیران ارشد آن مانند دولت، در واقع ماهیتی کارفرمایی است و لذا رویکرد این وزارتخانه در قبال حقوق کارگران نمی‌تواند در ضمیمه با این حقوق استوار نشده باشد. در بسیاری از کشورها کارگران و گروه‌های مزدبگیر با تشکیل اتحادیه‌ها و احزاب کارگری توانسته‌اند با سازماندهی مطالبات و مبارزات کارگران و تدوین برنامه‌های مناسب، دولت‌ها و نهادهای سرمایه‌داری سرکش را به پذیرش بسیاری از مطالبات و حق و حقوق شان وادار کنند و بر آنان لگام زنند. هم از این روست که سازماندهی سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری در سال‌های اخیر در اولویت نخست برنامه فعالان کارگری قرار گرفته و پیشرفت‌های معینی هم داشته.

ولی این تلاش‌ها به دلایلی، بویژه به دلیل سرکوب‌های شدید و تفرقه و سکناریست حاکم بر سازمان‌های کارگری توانسته به این امر مهم نایل آید. امروزه دیگر حمله به سرکوب و اعتراض به سیاست‌های ضد کارگری رژیم فقهاتی و اعوان و انصارش ولو به تندترین شکل هم به تنهایی گره‌ای از مشکلات و معضلاتی که کارگران و عموم مزدبگیران با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، نمی‌گشاید. در برابر نیروی متحد سرمایه بایستی متحد عمل کرد. لذا یکی از شروط اساسی کمک به نجات کارگران برای رهایی از این همه ظلم و جور بی‌حقوقی تحمیلی، و نجات کشور از ورطه استبداد و فساد و ستم، همکاری همه سازمان‌های کارگری و عدالت‌خواهان با یکدیگر مقدمتاً حول دفاع از مبارزات کارگران برای سازمانیابی و بی‌عدالتی است.

مصر، خیزش و سیاست‌های جنسیتی: بدن‌های جنسیت‌زده - فضای جنسیت زده

شرین حافظ از دپارتمان مطالعات جنس و جنسیت دانشگاه کالیفرنیا

معترض بی‌اخلاق و بی‌خانواده، واضح است که عموم مردم این موضوع را با توجه به زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی و مذهبی خود فهم کردند. در آن روزها سمیرا و سایر ۱۷ زن معترض به عنوان شهروندان دولت، تجربه تلخ از دست دادن کمال و استقلال جسمانی را از سر گذراندند. ابراهیم یک دادخواست علیه مأموری ثبت کرد که از او تست بازرگی گرفته بود. این اقدام توجه بیشتری را به سمت مصائبی معطوف کرد که بر زنان معترض وارد می‌شد و نقشی که شورای عالی نیروهای مسلح در اعمال خشونت فیزیکی و روانی بر فعالان میدان تحریر ایفاء می‌کرد. اگرچه سمیرا ابراهیم در آن جدال قانونی برنده نشد اما در نهایت موفق شد در دسامبر همان سال روند اعمال خشونت در زندان‌های ارتش را ممنوع کند (الجزیره ۲۰۱۱).

اسلام‌گراها، لیبرال‌ها و گروه‌های طرفدار دولت بدن‌های زنان را به منابه سیاسی خود تلقی می‌کنند و سعی دارند با ارائه تعاریف متفاوتی از بدن به عنوان متخلف و گناهکار، سرکش و آشوبگر یا مؤمن و بانقوا برنامه‌های خود پیش برند

پرونده سمیرا ابراهیم، تصویری را که در میان همه گفتمان‌های مردسالاری مشترک است به ذهن تداعی می‌کند؛ گفتمان‌هایی که سعی دارند ایدئولوژی‌های جنسیتی موجود در حوزه عمومی را عقلانی و منطقی جلوه دهند. در این روایت‌ها، بدن‌های زنان به واژه‌هایی زیست‌شناختی تقلیل پیدا می‌کنند که آن‌ها را به خانه، خانه‌داری و تولیدمثل مرتبط کرده و از فضاهای سیاسی به حاشیه می‌راند. بنابراین آن دسته از بدن‌های زنانه که این آرمان‌های هنجاری را به چالش می‌کشند بار منفی می‌گیرند و از سوی گفتمان مردسالار مسلط تنبیه می‌شوند. فرآیند خشونت‌آمیز تست بازرگی یکی از روش‌هایی است که برای به حاشیه کشاندن بدن زنان طراحی شده است. این خشونت مطلق که بر بدن زنان اعمال می‌شود که جرأت ورود به حوزه‌های عمومی و سیاسی را دارند، موضوع بحث‌برانگیزی در خیزش‌های کشورهای عربی است.

افزایش یابد. هزاران زن در میدان تحریر راهپیمایی کردند و به روایت شاهدان عینی زنان ۵۰ درصد تظاهرات‌کنندگان را تشکیل می‌دادند. آن‌ها همچنین سعی داشتند آزار و اذیت روا شده بر زنان و نقض گسترده حقوق بشر را آشکار کنند. پس از وقوع شماری از اعتراضات که هم در سطح محلی و هم جهانی مورد توجه قرار گرفتند مشخص شد که بعد از خیزش عربی، بعد جسمانی زنان در مرکز بحث‌های عمومی قرار گرفته است. در این اعتراض‌ها بحث بر سر این بود که چرا بدن‌های زنان در حوزه عمومی به عنوان پست‌تر اعمال محدودیت در نظر گرفته شده و از آن‌ها به عنوان مجراهای اعمال قدرت دولتی و کنترل مذهبی استفاده می‌شود. به بیان دیگر برای دولت، جنسیت به یک ابزار اصلی تبدیل شده که به کمک آن فضای شهری موردنظر خود را تعریف می‌کند.

اگرچه زنان در خیزش ۲۵ ژانویه و وقایع مرتبط با آن طیف گسترده‌ای از خشونت و سرکوب‌های وحشیانه را تجربه کردند اما «سمیرا ابراهیم» ۲۵ ساله و دست کم ۱۷ زن معترض دیگر مشمول یک نوع به خصوص از خشونت شدند که نیروهای ارتش آن را «تست بازرگی» نام‌گذاری کرده بودند. این شیوه تعرض که به «دخترانی که ... شبیه دختران ما و شما نیستند» اختصاص داشت و از سوی شورای عالی نیروهای مسلح [1](SCAF) وضع شده بود باعث شد که سمیرا ابراهیم مرگ را مقابل چشمان خود ببیند. او چنین توصیف می‌کند که در طول مدت تجاوز، بدن او به ابزاری برای متحمل شدن شرم و تحقیر تبدیل شده است؛ اما شورای عالی نیروهای مسلح توجیه می‌کند که «تست بازرگی» یک «اقدام پیشگیرانه» است که از نیروهای ارتش در برابر اتهام تجاوز جنسی به دختران دستگیرشده، حمایت می‌کند.

در این روایت‌ها، بدن‌های زنان به واژه‌هایی زیست‌شناختی تقلیل پیدا می‌کنند که آن‌ها را به خانه، خانه‌داری و تولیدمثل مرتبط کرده و از فضاهای سیاسی به حاشیه می‌راند. بنابراین آن دسته از بدن‌های زنانه که این آرمان‌های هنجاری را به چالش می‌کشند بار منفی می‌گیرند و از سوی گفتمان مردسالار مسلط تنبیه می‌شوند

با توجه به تصورات سفت و سختی که در خصوص بازرگی وجود دارد و نیز واکنش شدید خانواده‌ها نسبت به تن دست‌مالی شده زنان

بیدارزنی: در خیزش سال ۲۰۱۱ در مصر اگرچه هدف مردم جستجوی دموکراسی و برقراری عدالت اجتماعی بود؛ اما زنان به سرعت متوجه شدند که با وجود مشارکت گسترده در اعتراضات، آن‌ها در عرصه‌هایی نظیر بازنویسی همه‌پرسی قانون اساسی مصر کنار گذاشته می‌شوند، از شرکت در کمیته‌هایی که برای مذاکره با نیروهای ارتش تشکیل می‌شود منع می‌شوند و به کرات در میدان تحریر مورد آزار و اذیت قرار گرفته و به تجاوز گروهی تهدید می‌شوند.

فرآیند خشونت‌آمیز تست بازرگی یکی از روش‌هایی است که برای به حاشیه کشاندن بدن زنان طراحی شده است. این خشونت مطلق که بر بدن زنان اعمال می‌شود که جرأت ورود به حوزه‌های عمومی و سیاسی را دارند، موضوع بحث‌برانگیزی در خیزش‌های کشورهای عربی است

بعد از پایان رژیم «حسنی مبارک» بدن‌های زنان به موضوع مشاجرات و مناظرات زیادی تبدیل شدند. «تست بازرگی»، تعرض‌های جنسی، فتواهایی با مضامین تأییدآمیز تجاوز به فعالان بی‌حجاب و مواردی از این قبیل، اقدامات خشونت‌آمیزی بودند که بدن زنان را نشانه گرفته بودند تا به این وسیله آن‌ها را از دنیای سیاست به حاشیه برانند و رؤیای زندگی دموکراتیک را در کشور از بین ببرند.

در مقاله پیش رو، به این مسئله خواهیم پرداخت که چگونه در مفصل‌بندی مجدد نهاد قدرت در دولت، باز هم بدن‌های زنان درون یک ساختار جنسیتی گرفتار می‌شوند. بهتر است این‌گونه طرح مسئله کنیم که چگونه از مداخله بدن‌های جنسیت‌زده/علامت‌خورده در حوزه‌های عمومی استفاده می‌شود تا بافت پیچیده عمل سیاسی، سیاست‌های مردانه، ایدئولوژی مذهبی و هنجارهای اجتماعی و فرهنگی را از نو روی هم سوار کنند. در واقع هدف مقاله این است که این روند سیال را به منظور فهم روابط جنسیتی در دولت‌های دنیای عرب بررسی کرده و نحوه شکل‌گیری فعالیت‌ها و شیوه‌های شهروندی زنان را در منطقه مشخص کند.

بی‌تردید در خیزش مصر بستری فراهم شد تا مشارکت زنان در حوزه عمومی

نقد و بررسی لایحه پیشنهادی دولت به مجلس شورای اسلامی

حسین اکبری

چون مقوله نامه حق آزادی تشکل از مصوبات سازمان بین المللی کار و پیمان نامه حقوق کودک و...

به این ترتیب برای روشن شدن و آگاهی بخشی به کارگران در چگونگی «لایحه اصلاح مواد از قانون کار» به نقد و بررسی مواد آن می پردازم ضمن آنکه یادآور می شوم این لایحه از ۷۴ ماده تشکیل شده است که تعدادی از این مواد در نتیجه اصلاح تعدادی دیگر آمده است، و ویرایشی است و تعدادی هم نکات برجسته ای که در خور نقد و بررسی باشد، نداشته اند که از پرداختن به آنها خودداری کرده ام. دیگر اینکه در این نقد و بررسی از «رنگ قلم آبی» برای تفکیک بین مواد «لایحه اصلاحی» با «نقد و بررسی» آن کمک گرفته ام تا خواندن این پژوهش را آسان تر کرده باشم.

تلاش می کنم با حفظ تمام اندازه عبارات که احتمالاً از سوی تنظیم کنندگان آن حائز اهمیت بوده است متن کامل هر ماده «اصلاحی» را بیاورم و سپس به آن بپردازم.

نقد و بررسی مواد:

ماده ۱- تبصره (۱) ماده (۷) حذف و عنوان تبصره (۲) به تبصره اصلاح می شود.

با حذف این تبصره وظیفه وزارت کار در تعیین حداکثر مدت قرارداد موقت منتفی می شود و به معنی آن است که زمان کار در قرارداد موقت از هیچ استاندارد قانونی تبعیت نخواهد کرد. بدین ترتیب هر کارفرما بسته به نیاز و خواست خود زمان اجرای کار را تعیین خواهد کرد.

ماده ۲- ماده (۱۳) به شرح ذیل اصلاح و در تبصره (۱) آن «مراجع قانونی» به «مراجع حل اختلاف» اصلاح می شود.

ماده ۱۲- در مواردی که کار از طریق پیمان انجام می یابد، پیمان دهنده مکلف است صرفاً با پیمانکاران مورد تایید وزارت کار و امور اجتماعی قرار داد منعقد و در قرارداد پیمانکار را منعقد به اجرای این قانون و سایر مقررات مرتبط در مورد کارگران خود نماید.

در ماده ۲ اصلاحیه پیمان دهنده مکلف شده است با پیمانکاری قرارداد منعقد کند که آن پیمانکار مورد تایید وزارت کار باشد و ملزم به اجرای قانون کار و مقررات مرتبط با آن گردد. این اصلاحیه در شرایطی مثبت و به سود کارگران است که قانون کار و مقررات مرتبط منافع کارگران را تضمین کند.

ماده ۳- متن زیر به عنوان تبصره به ماده (۱۷) اضافه می شود:

تبصره - چنانچه توقیف کارگر منجر به مجازات سه ماه حبس یا بیشتر یا بدل از آن شود کارفرما می تواند قرارداد کار کارگر را با پرداخت حق سنوات به ازای هر سال سابقه کار یک ماه آخرین حقوق فسخ نماید. در صورت مجازات کمتر از میزان فوق کارگر بدون دریافت حق السعی به کار سابق باز می گردد.

در تبصره بالا موضوع محکومیت و مجازات و مدت مجازات شرط فسخ قرارداد یک جانبه کارگر از سوی کارفرما شده است. آنچه در این تبصره نادیده گرفته شده است نوع اتهام و جرم مترتب بر آن است که ممکن است شامل همه...

ادامه در صفحه ۱۳

قانونی که همه مبانی و اصول مربوط به موضوع را خود داشته باشد تا شفافیت لازم برای مجریان قانون و کسانی که آن قانون برای آنها وضع می شود را فراهم آورد جامع است، و قانونی که از وجود همه چیزهایی که تفسیر و برداشت از آن را دچار دوگانگی و چند گانگی می کند، میرا و تهی باشد، مانع است به این ترتیب هر گاه قانونی فاقد این دو تعریف باشد مانع و جامع نیست.

۳- تابعیت قانون کار از آیین نامه های اجرایی. واژه «آیین» به معنی رسم، روش و عادت تعریف شده است. در زندگی انسان ها همواره روش ها و رسومی است که روابط و مقررات مورد پذیرش آن ها را نظم می دهد. در واقع «آیین» به معنی کردار و رفتار رسمی و مجاز است که قصدی را دنبال می کند. در حوزه حقوق به نظم و ترتیبی پایدار برای اجرای قوانین نیاز است و ضروری است دستورهای برای درستی اجرای قانون تدوین و تصویب شوند. این دستورات همان آیین نامه ها هستند. در واقع آیین نامه ها ابزار مناسب برای درست اجرا شدن قانون هستند و نباید به گونه ای تصویب شوند که کاربرد آنها به نقض قصد و غرض در اجرای قانون بیانجامد.

به همین جهت قانونگذاران نسبت به آیین نامه ها حساسیت ویژه ای دارند. در ایران نیز توجه به این حساسیت ها تصمیم در باره درستی و نادرستی و لغو و مردود شناختن آیین نامه های دیوان عدالت اداری واگذار شده است و این امکان وجود دارد تا در صورت تشخیص نادرستی آیین نامه ها با ارایه شکایت از تصویب کنندگان آن به تغییر و اصلاح و یا لغو مردود شمردن آن ها اقدام شود. اما این کار در صورتی شدنی و ممکن است که کارگران و کسانی که این آیین نامه ها در باره آن ها اجرایی می شود؛ امکان بردن شکایت به دیوان عدالت اداری را به وسیله نمایندگان حقوقی خود داشته باشند، کاری که تاکنون حتی یکبار هم تجربه نشده است. متأسفانه در تمام سال های پس از تصویب قانون کار، این قانون و آیین نامه های آن مأموریتی دوگانه داشته اند قانون کار مأموریتی خارجی داشته به این معنی که به گونه ای تصویب شده است که تا حد ممکن مغایرتی با پیمان ها و کنوانسیون های بین المللی نداشته باشد و آیین نامه ها به گونه ای تصویب شده است که تا حد ممکن با محدودیت سازی ها، کارگران را از مواهب قانونی محروم سازد. نمونه آشکار آن فصل ششم قانون کار کنونی در باره تشکل های کارگری و آیین نامه های چگونگی اجرای مواد این فصل (به ویژه ماده ۱۲۱ آن) که اصل ۲۶ قانون اساسی مغایر است و آن را نفی می کند. در پیش نویس تازه «لایحه اصلاح مواد از قانون کار» ما بیش از گذشته شاهد فراوانی استفاده ازمنطق «تابع سازی آیین نامه ای» از مواد قانون کار خواهیم بود

۴- مغایرت «لایحه اصلاح مواد از قانون کار» با مقوله نامه ها و پیمان نامه های بین المللی.

همانگونه که طی سلسله نوشتارهایی هجوم همه جانبه، هماهنگ و مستمر علیه حقوق کار و مخاطرات ناشی از این هجوم از جانب دولت کارفرمایی و کارفرمایان را یادآور شدم، ضرورت دارد که به یکی از مهمترین راهبردهای این هجوم که در قامت لایحه «اصلاحی» قانون کار از سوی دولت برای بار دوم به مجلس شورای اسلامی تقدیم شده است، توجهی دوباره و متناسب با اهمیت موضوع مبذول داریم. به همین سبب بار دیگر نقد و بررسی این لایحه را که در سال ۱۳۹۰ در همین صفحه انتشار دادم، باز نشر می یابد.

از همه اصحاب رسانه ها (مجازی و غیرآن) صمیمانه در خواست می کنم برای آگاهی بخشی به کارگران به خاطر اهمیت موضوع حقوق کار در ایران و بی توجهی به آن به ویژه که با این «لایحه» به بالاترین حد خود رسیده است؛ با انتشار این نقد و بررسی ما را یاری دهند!

مقدمه:

سال هاست که حقوق کار در ایران به رغم رسمیت یافتن آن در قوانین اساسی و برخی قوانین موضوعه، به درستی رعایت نمی شود و طی سال های اخیر تلاش وزارت کار بر این است که به بهانه توجه به تولید و اشتغال و سرمایه گذاری های جدید «اصلاحاتی» در برخی مواد این قانون به سود آزادی های یک جانبه در روابط کار برای کارفرمایان صورت دهد. اساس این طرح به خاطر رفع موانع عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی و برخورداری از وام های و اعتبارات ناشی از این عضویت از صندوق بین المللی پول و بانک جهانی است که مشروط بر استانداردهای در قوانین از جمله قانون کار استوار است.

تاریخچه این طرح در دوران ریاست جمهوری آقای احمدی نژاد به سال ۱۳۸۵ بر می گردد، و تهیه پیش نویس اصلاحیه قانون کار که در برگزیده تغییراتی در مواد (۷)، (۲۱)، (۲۴)، (۲۷)، (۲۰)، (۹۶) و (۱۱۹) کار و فصل ششم قانون به استثنای مواد (۱۳۳)، (۱۳۴) و (۱۲۸) این فصل بود که در این دوره با توجه به اعتراضات شدید فعالان کارگری و فضای پر التهاب ناشی از گسترش دامنه اعتراضات و رویداد های مطالباتی کارگران، این اصلاحیه موقت از دستور کار خارج شد اکنون پس از ۵ سال با گستردگی بیشتر و تغییرات جدی تر «لایحه» جدیدی ارایه شده است که ویژگی های منحصر به فردی را داراست، و با وسواس خاصی تلاش شده است همه حقوق کار را در همه حوزه های روابط کار تابعی از شرایط سازد.

ویژگی های «لایحه»:

۱- فاصله گیری و تضاد قانون کار با فصل سوم قانون اساسی که بر حقوق ملت تاکید دارد.

۲- مانع و جامع نبودن «لایحه اصلاح مواد از قانون کار».

نقد و بررسی...

ادامه از صفحه ۱۲

کارگران گردد. نبود مصونیت برای نمایندگان کارگران در دوره نمایندگی و نوع اتهام های وارده آنچنان که سابقه اینگونه توفیق ها نشان می دهد و همچنین طولانی بودن ناشی از تمدید قرار بازداشت ها که ممکن است منجر به محکومیت کارگر نشود، از عمده ترین اشکالاتی حقوقی است که در تبصره دیده می شود. همچنین معلوم نیست که در این گونه موارد کارگر می تواند از بیمه بیکاری بهره مند شود یا نه!

ماده ۴- متون زیر به عنوان بند های (ز)، (ح) و (ط) به ماده (۲۱) اضافه و شماره تبصره ماده مذکور به تبصره (۱) اصلاح و تبصره (۲) به شرح زیر اضافه می شود:

ز - کاهش تولید و تغییرات ساختاری که در اثر الزامات قانون و مقررات یا شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و یا لزوم تغییرات گسترده در فن آوری منجر به تعطیلی تمام یا بخشی از کار شود.
ح - توافق بین کارگر و کارفرما.
ط - فسخ قرار داد با تصمیم کمیته انضباطی کارگاه.

تبصره ۲- موارد مذکور در بند (ز) در کارگاه های بیش از ۵۰ کارگر باید به تأیید اکثریت هیأتی مرکب از استاندار یا معاون وی، مدیر کل کار و امور اجتماعی، مدیر کل دستگاه صادر کننده مجوز اصلی کارگاه، مدیر کل تامین اجتماعی، رییس کل دادگستری، نماینده تشکل کارگری حائز اکثریت استان، نماینده تشکل کارفرمایی استان، نمایندگان کارگران و کارفرما یا نماینده تام الاختیار وی برسد. چنانچه به تشخیص هیأت مذکور تمام یا بخشی از کار تعطیل شود به همان نسبت مشمول خاتمه کار و مقررات بیمه بیکاری می شود.

در بند های اضافه شده به ماده ۲۱ بند «ط» از اهمیت ویژه ای برخوردار است که پرداختن به آن هم با توجه به تبصره جدید ماده ۲۷ که در ماده ۱۰ همین اصلاحیه آیین نامه «مقررات مربوط به موارد قصور، تدوین و تصویب آیین نامه انضباطی و چگونگی تشکیل، ترکیب و رسیدگی کمیته انضباطی کارگاه» که در آینده با پیشنهاد شورای عالی کار به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی خواهد رسید؛ ممکن نیست. ابهام در این گونه کلی گویی ها بدون اشاره به چارچوب و استاندارد پذیرفته و اعلام شده در قوانین مرجع چون قانون اساسی و توجه به کنوانسیون های بین المللی در باره حقوق کار، می تواند نتایج زاینباری علیه کارگران داشته باشد.

ماده ۵ - متن ماده (۲۳) قانون کار با متن زیر جایگزین می شود
در صورت خاتمه قرارداد کار به علت توافق بین کارگر و کارفرما و یا فسخ قرارداد با تصمیم کمیته انضباطی کارگاه باید براساس آخرین مزد کارگر به نسبت کارکرد به ازای هرسال سابقه کار حق سنوات به میزان ۳۰ روز مزد به کارگر پرداخت نماید.

در ماده ۲۳ قانون کار فعلی کارگر از لحاظ دریافت حقوق و مستمری ناشی از فوت، بیکاری، تعلیق، از کارافتادگی کلی و جزئی و یا مقررات حمایتی و شرایط مربوط

به آنها تابع قانون تامین اجتماعی خواهد بود؛ با توجه به «ماده ۵» این اصلاحیه اینگونه موارد (دریافت حقوق و مستمری ناشی از فوت، بیکاری، تعلیق، از کارافتادگی کلی و جزئی و یا مقررات حمایتی و شرایط مربوط به آنها) به کلی حذف و امتیازات کارگران به حق سنوات خلاصه خواهد شد. در صورتی که اساسا موضوع ماده ۲۳ قانون کار فعلی با ماده جایگزین کاملا متفاوت است. مقررات حمایتی از کارگران از کارافتاده و بازنشسته در بهترین حالت ماده جایگزین می توانست تبصره ماده ۲۳ قانون کار فعلی باشد. که البته در آن صورت هم پرداخت حق سنوات ناکافی است و کارگری که با رای و تصمیم کمیته انضباطی بیکار می شود، باید از بیمه بیکاری برخوردار شود.

ماده ۷ - متن ذیل به عنوان ماده (۲۴) مکرر به قانون کار اضافه می شود:

ماده ۲۴ مکرر - کارفرمایان موظفند حق سنوات کارگران دارای قراردادموقت یا غیر موقت (دایم) را به حساب های سپرده بلند مدت که نزد موسسات مالی و اعتباری مورد تأیید شورای عالی کار به نام کارگر افتتاح میشود واریز کنند. کارفرما می تواند حق سنوات را به صورت ماهانه، فصلی یا سالانه یا در پایان کار واریز نماید. کارگر جز در موارد پیش بینی شده در آیین نامه اجرایی صرفا در زمان بازنشستگی یا از کار افتادگی کلی مجاز به برداشت از این حساب خواهد بود. آیین نامه اجرایی این تبصره با پیشنهاد شورای عالی کار به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی خواهد رسید.

ماده ۲۴ مکرر مغایرت آشکاری با تبصره ۱ قانون کار فعلی دارد. در این تبصره آمده است که مطالبات کارگر جزء دیون ممتازه بوده و کارفرمایان موظف هستند حتی بدهی پیمانکارن به کارگرانرا از محل مطالبات پیمانکار،... پرداخت کند. ضمن آنکه این ماده هیچ دلیل منطقی در حسن روابط کار ندارد.

ماده ۸- به انتهای ماده (۲۵) قانون کار عبارت «مگر در موارد موضوع بند (و) ماده (۲۱) و ماده (۲۷) این قانون» افزوده و تبصره آن ماده حذف می شود.

کلیه موادی از قانون فعلی که به استناد «ماده ۹» این لایحه ی اصلاحی (ماده ۲۷ جایگزین) تغییر می کند متأثر از این تغییر قابل نقد و بررسی است.

ماده ۱۰- ماده (۲۷) قانون کار به شرح زیر اصلاح و تبصره (۱) آن حذف و تبصره (۲) به عنوان تبصره آن ماده محسوب می شود:

ماده ۲۷- تخلفات کارگران در کمیته انضباطی کارگاه مطرح و در مورد آن تصمیم گیری خواهد شد. در صورتی که کارگاه فاقد کمیته انضباطی باشد موضوع مستقیما در مراجع حل اختلاف مطرح و رسیدگی خواهد شد.

تبصره - مقررات مربوط به موارد قصور، تدوین و تصویب آیین نامه انضباطی و چگونگی تشکیل، ترکیب و رسیدگی کمیته انضباطی کارگاه با پیشنهاد شورای عالی کار به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی خواهد رسید.

در قانون کار فعلی در صورت قصور مکرر کارگر در انجام وظایف محوله ویا نقض آیین نامه انضباطی کارگاه پس از تذکرات کتبی به شرط نظر مثبت شورای اسلامی کار و یا انجمن صنفی موجب فسخ قرارداد خواهد

شد و در صورت عدم توافق کارفرما با یکی از این دونهاد، از طریق هیأت تشخیص و در صورت «عدم حل اختلاف» از طریق هیأت حل اختلاف رسیدگی و اقدام خواهد شد. آنچه که در این پیش نویس و متن جایگزین جای نقد و پرسش جدی است اینکه چرا نهاد های کارگری که اصولا برای دفاع از حقوق صنفی کارگران تشکیل می شوند؛ نمی توانند در دفاع از کارگران حقی داشته باشند؟ حذف تبصره ۱ همین ماده هم در راستای حذف حق نهاد های کارگری در بررسی درستی یا نادرستی فسخ یک جانبه قرارداد از سوی کارفرما است. در واقع کارگران در این رابطه از هیچ حمایت حقوقی که مورد تأیید شان باشد؛ برخوردار نیستند.

ماده ۱۴- در ماده (۳۲) قانون کار عبارت مندرج در بین الهالین به شرح ذیل اصلاح می شود:

« بنا به تشخیص کمیسیون پزشکی صندوق بیمه ای ذی ربط»

توضیح: طراح پیش نویس معادل فارسی برای پراتنز پیدا نکرده و از واژه ((بین الهالین)) که عربی است استفاده کرده است. معادل فارسی پراتنز، واژه «کماتک» است.

در «ماده ۱۴» لایحه عبارت (با معرفی شورای اسلامی کار یا نمایندگان قانونی کارگر) حذف شده است در واقع تنظیم کنندگان این لایحه نظارت و دخالت نمایندگان قانونی کارگران را در پی بردن به درستی یا نادرستی ادعای کارفرما مبنی بر فسخ قرارداد در نتیجه توانایی های جسمی و فکری کارگر را برنمی تابد و آن را حذف کرده اند. این نشانه های بسیار بدی است که قطعا باید در تمامی لایحه اصلاحی وزارت کار آنجا که موضوع سازمان های کارگری و یا نمایندگان انتخابی کارگران مطرح است آثار و نشانه های این چنینی را انتظار داشت.

ماده ۱۶- ماده (۴۱) قانون کار به شرح زیر اصلاح و تبصره ماده یاد شده به عنوان تبصره (۱) تلقی و متن زیر به عنوان تبصره (۲) به ماده مذکور اضافه می گردد:

ماده ۴۱- شورای عالی کار موظف است همه ساله موارد ذیل را تعیین نماید:

الف- میزان حداقل دستمزد کارگران و تغییرات سایر سطوح مزدی با توجه به معیار های ذیل:

۱- درصد تورم اعلامی از سوی مرجع ذی صلاح رسمی.

۲- تامین معیشت یک خانواده که تعداد متوسط اعضای آن توسط مراجع رسمی ذی صلاح اعلام می شود.

۳- شرایط اقتصادی کشور.

ب - حداقل مزد کارآموزان موضوع بند (ب) ماده (۱۱۲) این قانون.

ج - حداقل کمک هزینه کارورزان فارغ التحصیل مراکز آموزش عالی.

د - میزان عیدی پایان سال کارگران.
تبصره ۲- حداقل مزد کارگران با قرارداد موقت تا ۱۰٪ بیشتر از حداقل مزد کارگران دارای قرارداد دائم حسب مورد می باشد.
در ماده اصلاحی بالا در تعیین حداقل دستمزد کارگران ...

ادامه در صفحه ۱۴

نقد و بررسی...

ادامه از صفحه ۱۳

دو معیار (۱) حداقل مزد در نقاط مختلف کشور (۲) حد اقل مزد در صنایع مختلف حذف و تعیین حداقل مزد با توجه به شرایط اقتصادی کشور اضافه شده است. مراد قانون گذار در ماده ۴۱ قانون کار فعلی از توجه به جغرافیای کشور و صنایع مختلف توجه به ویژگی های هر یک از این دو موضوع بوده است به عنوان مثال کار در مناطق گرم و مرطوب یا گرم و خشک و گویری با کار در شرایط آب و هوایی معتدل فرق داشته و این تمایز را در حداقل دستمزد دیده است و یا کار در صنایع ذوب فلزات ویا معادن و کارهای پر خطر به یقین با کار در مزارع و یا کارگاه های دارای فعالیت های آسان و کم خطر حتما متفاوت بوده و این تفاوت در مزد پایه باید در نظر گرفته شود. مناسبانه این معیارها در لایحه وزارت کار از میان برداشته شده است. شرط تازه ای که در تعیین حداقل دستمزد برقرار شده است شرایط اقتصادی کشور است که معنای آن این است که شورای عالی کار می تواند در زمان هایی که کشور دچار بحران های مالی - اقتصادی است حداقل دستمزد به دو صورت تعیین کند:

الف- حد اقل دستمزد افزایش نداشته باشد.

ب- حداقل دستمزد کاهش یابد.

این دو فارغ از نقشی است که عوامل بحران در شرایط اقتصادی کشور ایجاد کرده اند. از نظر واضعان این ماده اصلاحی مهم نیست که عوامل بحران کدامند و بحران چه نقشی در زندگی کارگران خواهد داشت؛ بطور حتم در شرایط نامناسب اقتصادی و بحران ها قدرت خرید کارگران کم خواهد شد و گرانی و تورم ناشی از بحران بیشترین فشار را بر دوش کارگران می آورد. پرسش اصلی این جاست که چرا کارگران باید تاوان بحرانی را بدهند که در ایجاد آن نقش نداشته اند. نکته دیگر آیا در شرایط مناسب اقتصادی شورای عالی کار ضریب رشد اقتصادی را در افزایش حد اقل دستمزد دخالت خواهد داد؟

ماده ۱۹- ماده (۴۷) به شرح زیر اصلاح می شود:

به منظور ایجاد انگیزه برای تولید بیشتر و کیفیت بهتر و تقلیل ضایعات و افزایش علاقه مندی و بالا بردن سطح درآمد کارگران، طرفین می توانند قرارداد افزایش بهره‌وری را مطابق آیین نامه ای که توسط شورای عالی کار تدوین و به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی می رسد، منعقد نمایند.

در ماده بالا قرارداد افزایش بهره‌وری مطابق آیین نامه ای است که توسط شورای عالی کار تدوین و به تصویب وزیر کار خواهد رسید. تفاوت این «اصلاحیه» با ماده قانونی کنونی آنست که شورای عالی کار در چگونگی این قرارداد دخالت داده دارد و مفهومی که از این «اصلاحیه» به ذهن میرسد تنظیم روابطی است که در یک سوی آن کارگران تعهداتی را به عهده گیرند و در نتیجه آن درآمد هایی را کسب کنند و این موضوع می تواند به معنی قراردادهای دسته جمعی فهمیده شود. در این صورت این

«ماده اصلاحی» ناقص و ناکافی است و قطعاً نیاز به قید قراردادهای دسته جمعی در آن و وجود توافق کارگران از طریق نمایندگان و نهاد ها و سازمان های صنفی شان الزامی است.

از آنجا که موارد این چنینی (توسط شورای عالی کار تدوین و به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی می رسد) در این پیش نویس به دفعات در مورد هر ماده ای آمده است و از شفاف، جامع و مانع بودن آن مواد با حواله دادن به آیین نامه پرهیز شده است؛ حتی نمی توان در صورت وجود عناصر مثبت در انشای آن راضی بود. چرا که هیچ تضمینی در اجرای این مواد وجود ندارد.

ماده ۴۴ - متن زیر جایگزین بند (ب) ماده (۱۱۲) شده و تبصره (۲) به شرح ذیل به آن ماده اضافه و شماره تبصره (۲) به شماره تبصره (۳) اصلاح می شود:

ب- افرادی که به موجب قرارداد کارآموزی به منظور فراگرفتن حرفه خاص برای مدت معین و در کارگاهی معین به کارآموزی به صورت استاد و شاگردی اشتغال دارند.

تبصره ۲- افرادی که به کار گمارده می شوند باید مهارت انجام کار را که به تأیید سازمان آموزش فنی و حرفه ای و مراجع قانونی دیگر رسیده است را داشته باشند در غیر اینصورت تا زمان کسب این تأییدیه - که حد اکثر زمان آن نباید بیش از سه سال باشد - کارآموز شناخته می شوند.

در «ماده ۴۴» پیش نویس با جایگزینی متن تازه شرایط سنی حذف گردیده است. این درحالیست که ماده ۱۱۲ قانون کار در بند «ب» قید شده است: افرادی که به موجب قرارداد کارآموزی به منظور فراگرفتن حرفه ای خاص برای مدت معین که زاید بر سه سال نباشد در کارگاهی معین به کارآموزی توأم با کار اشتغال دارند، مشروط براینکه سن آنها از ۱۵سال کمتر و از ۱۸ سال تمام بیشتر نباشد؛ «ماده اصلاحی» قید سنی را حذف کرده است. این موضوع به بهره کشی از کار کودکان مهر تأیید زده و با همه موازین حقوقی در رعایت حقوق کودکان چه در قوانین داخلی و چه با کنوانسیون های حقوق کودک در تضاد بوده و مغایر است.

ماده ۴۵- ماده (۱۱۵) حذف می شود.

ماده ۱۱۵ قانون کار کنونی ضمن تأکید داشتن به مواد ۷۹ و ۸۴ این قانون مبنی بر ممنوعیت به کارگماری افراد کمتر از ۱۵سال تمام (ماده ۷۹) و رعایت به کارگماری افراد دارای ۱۸ سال تمام در در مشاغلی که ماهیت آنها ویا شرایط کار انجام شده برای سلامتی یا اخلاق کارآموزان و نوجوانان زیان بار است (ماده ۸۴) تأکید دارد که ساعت کار کارآموزان از شش ساعت در روز تجاوز نکند. حذف این ماده از قانون کار در پی تغییر بند « ب » ماده ۱۱۲ تنها به بهره کشی از کار کودکان و نوجوانان می انجامد و به روابط کار ظالمانه و ایجاد کارهای سیاه جلوه قانونی می بخشد.

ماده ۵۰- در ماده (۱۳۱) و تبصره های آن به شرح ذیل اصلاح می شود:

ماده ۱۳۱- در اجرای اصل بیست و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و به منظور حفظ حقوق و منافع مشروع و قانونی، کارگران مشمول قانون کار می توانند نسبت به تشکیل انجمن صنفی کارگری یا انتخاب نماینده کارگران در کارگاه اقدام و کارگران یک حرفه یا صنعت نیز می توانند مبادرت به تشکیل انجمن صنفی کارفرمایی نمایند.

تبصره ۱- به منظور هماهنگی در انجام وظایف محوله و قانونی، انجمن های صنفی می توانند نسبت به تشکیل کانون انجمن های صنفی و نمایندگان کارگران کارگاه ها نیز نسبت به تشکیل مجمع نمایندگان کارگران سطوح شهرستان، استان و کشور اقدام نمایند.

تبصره ۲- انجمن های صنفی و کانون های مربوط و مجامع نمایندگان کارگران به هنگام تشکیل موظف به تنظیم اساسنامه با رعایت مقررات قانونی و طرح و تصویب آن در مجمع عمومی و تسلیم به وزارت کار و امور اجتماعی برای ثبت می باشند. وزارت کار و امور اجتماعی با رعایت ضوابط و مقررات قانونی نسبت به ثبت آنها اقدام می نماید.

تبصره ۳- نمایندگان کارفرمایان و کارگران ایران در شورای عالی کار، شورای عالی اشتغال، شورای عالی تامین اجتماعی، شورای عالی حفاظت و ایمنی کار، سازمان بین المللی کار و نظایران توسط تشکل های عالی کارگری و کانون عالی انجمن های صنفی کارفرمایی در صورت وجود انتخاب و در غیر اینصورت، توسط وزیر کار و امور اجتماعی از بین نمایندگان تشکل های موجود کارگری و کارفرمایی انتخاب معرفی خواهد شد.

تبصره ۴- تازمانی که در کارگاهی تشکل صنفی وجود ندارد کارگران می توانند نسبت به انتخاب نماینده خود اقدام نمایند. تبصره ۵- آیین نامه های مربوط به چگونگی تشکیل، حدود وظایف و اختیارات و نحوه عملکرد تشکل ها و کانون های مذکور، چگونگی انتخاب، تشکیل، حدود و وظایف و اختیارات و نحوه عملکرد نمایندگان کارگران در کارگاه و مجامع مربوط و همچنین «چگونگی انتخاب نمایندگان کارفرمایان و کارگران در مجامع داخلی و بین المللی موضوع تبصره ۳» توسط شورای عالی کار تهیه و به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی خواهد رسید.

تبصره ۶- به منظور نظارت بر فعالیت و رسیدگی به تخلفات تشکل های کارگری و کارفرمایی و هر کدام از اعضای هیات مدیره یا بازرسان آنها، هیات نظارتی تشکیل می شود که آیین نامه آن با پیشنهاد شورای عالی کار به تصویب وزیر کار و امور اجتماعی خواهد رسید.

حل مهمترین مشکلات کارگران در گرو رفع موانع موجود در فصل ششم قانون کار و از جمله ماده ۱۳۱ این قانون است که به نظر می آید در این پیش نویس اندکی از مشکلات رفع و بسیاری دیگر پابرجا و پاره ای در پرده ابهام هستند از آنجا که پرداختن به این ماده از قانون کار بدون پرداختن به همه مواد این فصل حق مطلب را ادا نمی کند و پاسخگوی ضرورت های تاریخی و کنونی و مناسخی در روابط کار و حقوق بنیادین کارگران نیست.

این اصلاحیه توانسته است به درک مغلوط از وظایف شورایی و سندیکایی کارگران پایان دهد و با خارج کردن شورا های اسلامی کار از این ماده و حواله آن به ماده ۱۳۵ مشکل سردرگمی بر سر دوراهی شورا یا سندیکا (انجمن صنفی) را پایان بخشد و خوشبختانه در آن نشانی از تبصره ۴ ماده ۱۳۱ کنونی نیست که در آن کارگران یا می توانستند شورای اسلامی کار را داشته باشند یا ...

ادامه در صفحه ۱۹

مصر، خیزش و ...

ادامه از صفحه ۱۱

تصویر ضرب و شتم وحشتناک یک زن معترض که در حین یک یورش نظامی بر روی آسفالت اطراف میدان تحریر افتاده و زیر چکمه‌های سنگین سربازان لگدمال شده مثال واضح چنین خشونت‌های است. در این تصویر سربازان دختر را با مشت و لگد می‌زنند که در نتیجه آن لباس او پاره شده و سینه‌بند آبی رنگش از زیر عبا سیاه و سفید نمایان شده است. این حادثه و منتشر شدن عکس آن باعث شد که به او لقب «دختری با سینه‌بند آبی» بدهند؛ اما پس از این اتفاق رسانه دولتی تمام تلاش خود را کرد تا با مقصر شناختن آن دختر و جرم دانستن قصد و نیت او، اظهاراتی که ارتش را به نقض حقوق بشر متهم می‌کرد خنثی کند. تصویر بدن عربان «دختری با سینه‌بند آبی» به دستاویزی تبدیل شد که دولت مستبد از طریق آن به تلاش خود برای خنثی کردن جنبش محلی ادامه دهد. دولت این کار را نه تنها به واسطه خشونت فیزیکی بلکه با به‌کارگیری برداشت‌های پدربسالارانه از جنسیت و شرافت انجام می‌داد. خشونت - مهم نیست چقدر بی‌رحمانه - گاه می‌تواند با نسبت دادن واژه‌های ننگ‌بار به بدن زن و زیر سؤال بردن تقوا و نجابت او کاملاً موجه به نظر آید. بنابراین تقوا و نجابت به عنوان پیش‌نیازهای یک زن برای ورود به حوزه عمومی تلقی می‌شوند؛ اما وقتی زنی با وجود دارا بودن این ویژگی‌های اخلاقی باز هم دست به کنش سیاسی می‌زند چه اتفاقی روی می‌دهد؟ دولت تا چه اندازه برای بدن‌ها چارچوب تعیین می‌کند؟ بدن‌هایی که درون خط فرم‌زهایی جسمانی که به عنوان پیش‌نیاز حضور در عرصه عمومی تعریف شده‌اند، قرار دارند و در عین حال قدرت دولت را به چالش می‌کشند؛ چگونه مورد عتاب قرار می‌گیرند؟

برای روشن شدن موضوع به یکی از اتفاقات آن روزهای مصر رجوع می‌کنیم. زنان جوان دانشجوی نظامی که در سازمان اخوان‌المسلمین عضویت داشتند در اکتبر ۲۰۱۳ در اعتراضات موسوم به «الکساندریا» شرکت کردند و با این اقدام خود گفتمان جنسیت‌زده دولت را مورد سؤال قرار دادند. ساعت ۷ صبح ۳۱ اکتبر ۲۱ زن که ۱۴ نفر آن‌ها در فاصله سنی ۱۵ تا ۱۷ سال قرار داشتند تظاهراتی را رهبری کردند که در آن به برکناری محمد مرسی از ریاست‌جمهوری و زندانی شدن او اعتراض می‌شد. این ۲۱ زن معترض، دستگیر و بلافاصله در دادگاه الکساندریا به تحریک و خشونت متهم شدند. گفتمان دولت و ارتش برای انکار بدن زنانه معترض، بدن گناهکار، نجس و کافری را تعریف کرده بود که قصد دارد از طریق مشارکت در خیزش میدان تحریر دست به عمل سیاسی بزند؛ اما در مقابل، این زنان جوان دستگیر شده با اراده و عمل خود گفتمان دولتی را به

مبارزه طلبیدند. آن‌ها در حالی که لباس‌ها و مقتعه‌های سفیدرنگ و یک‌دستی پوشیده بودند پشت میله‌های دادگاه الکساندریا ایستادند. هنگامی‌که این دختران پشت میله‌ها ایستاده و منتظر احکامشان بودند جوانی، پاک‌ و بی‌گناهی در چهره مضطرب آن‌ها موج می‌زد.

روزنامه‌ها در گزارش‌های خود از این دختران معترض یا عبارت «باکره‌ها» نام بردند. در حقیقت آن‌ها با استفاده از این عبارت، قصد داشتند «تست باکرگی» اعمال شده بر زنان زندانی را به تمسخر گرفته و بی‌اعتبار کنند. خیلی زود این محاکمه و اقدامات مترتب بر آن به «محاکمه باکره‌ها» معروف شد. در پی آن اخوان‌المسلمین در رسانه‌های اجتماعی کمپینی راه انداخت که در آن بر تقوا و پرهیزگاری این دختران تأکید داشت. این کمپین با به چالش کشیدن اتهامات دادگاه، اعلام بی‌گناهی اعضای جوان خود را خواستار شد. تلاشی که با عنوان «محاکمه باکره‌ها» راه افتاد این خصوصیات یعنی تقوا و پرهیزکاری دختران را در مرکز توجه قرار داد و در نتیجه اخوان‌المسلمین توانست پس از موج‌های اخیر خشم و تنفر نسبت به خود، افکار عمومی را به حمایت از این سازمان تحریک کند. در مرکز این بحث‌ها، بدن‌های دختران جوان دانشجویی قرار داشت که مقابل دوربین، عرصه عمومی و دولت ایستاده‌اند و با تأکید بر تقوا و پرهیزگاری خود پیام‌های هژمونیک دولت را در راستای کنترل کردن افراد از بین می‌برند. این دختران در دسامبر همان سال از زندان آزاد شدند.

یکی از ایده‌های اصلی مطرح‌شده در نظریه فمینیستی مسأله برساخت اجتماعی بدن در درون گفتمان است و نه تلقی آن به عنوان یک امر کلی پیشاگفتامانی (باتلر ۱۹۹۸). با این استدلال، پژوهش‌ها پیرامون موضوع بدن که با این رویکرد انجام می‌شود بر سیالیت جسم مادی و زمانمند بودن آن تأکید دارد. بدن‌های زنان غالباً ماشینی هستند که مقاومت می‌کنند و بسیاری از اصول کنترل اجتماعی را با مقاومت کردن از نو می‌نویسند (بوردو ۲۰۰۳). در این فرآیند در حالی‌که اشکالی از سلطه و ستم بر بدن‌ها اعمال می‌شود، این بدن‌ها به طور هم‌زمان تلاش می‌کنند تا بر منطق ایدئولوژی‌های جنسیتی مردمحور غلبه کنند.

در همین راستا برای ایجاد تغییر در نظم اجتماعی، لازم است بدن در شرایطی خارج از اشکال هژمونیک موجود مجدداً برساخته شود. بر اساس شروط و قراردادهای بوردو، تجسم فضاها یا رفتارهای بدنی جایگزین و در هم ریختن و چینی مجدد گفتمانی که ما را محاصره کرده باعث می‌شود در سیستم نفوذناپذیر قدرت شکاف‌هایی ایجاد شده و جامعه‌ای جدید پدید آید. «دافن بروکس» این‌چنین شکاف‌ها و نفوذها در ایفای نقش در حوزه عمومی را با استفاده از مفهوم «شورش بدن» توضیح می‌دهد (۲۰۰۶). بروکس با صحبت کردن درباره بدن‌های سیاه‌پوست ایفایکننده نقش در قرن ۱۹ به این مطلب اشاره می‌کند که چگونه بازیگران، خوانندگان و فعالان سیاه‌پوست در ایالات متحده با کمک «آشنایی‌زدایی» کردن از نمادهای هژمونیک سیاه بودن که در میان مردم آن سوی

اقیانوس اطلس رایج بود، بدن‌های خود را از نو می‌سازند. او می‌گوید اعمال آن‌ها یک ضدگفتمان قدرتمند برای روایت‌های مسلط از روابط جنسیتی و نژادی خلق می‌کند. بدن به واسطه حالت‌ها، کلام، تأکیدهای مادی/جسمانی و تکنولوژی‌های بصری قادر است برساخت‌های متداول از بدن جنسیت‌زده و نژادی را در هم ریخته و ویران کند.

ایفای نقش در حوزه عمومی به ویژه قابلیت چشمگیر در تغییر زنانی دارد که عمدتاً در ارتباط با حوزه خصوصی برساخته شده‌اند.

در حوزه عمومی بدن‌های زنان نه تنها به واسطه «نگاه هیز مردانه» بلکه از طریق قدرت دولت و نفوذ مذهب دارای نظم و دیسپلین می‌شوند. رسالت این دو نهاد یعنی دولت و مذهب این است که مردانگی موجود در حوزه عمومی را از هرج‌ومرج‌های بالقوه‌ای که توسط بدن‌های گناهکار و متخلف غیرمردانه سر می‌زند در امان نگاه دارند. در همین راستا است که بدن‌های غیرسازگار زنان به واسطه الزامات و مقررات حوزه عمومی سر به راه شده و به نظم درمی‌آیند.

امروزه در مصر، معترضان انقلابی به مثابه دیگری برساخته می‌شوند. در یک‌سو بدن‌هایی داریم که متمدن - عقلانی، مدرن، پیشرو و مطیع - هستند و در برابر دولت قدرتمند و سلطه‌گری که در تلاش برای تحمیل نظم بر هرج و مرج و اوضاع آشفتنه است، واکنش مطلوب نشان می‌دهند. در سوی دیگر شاهد بدن‌های گناهکار و متخلفی هستیم که خارج از کنترل هستند، از عقلانیت و تمدن کمتری بهره‌مند برده‌اند، به شدت به عنوان بیگانه تلقی می‌شوند و از سوی دولت انگ و برجسب می‌خورند. همان‌طور که می‌بینیم در این برساخت دو لبه سوزنده انسانی که در یک سو «به نظم درآمده» به تصویر در می‌آید و در سوی دیگر «مقاومت‌کننده در برابر نظم»، بدن نقشی تعیین‌کننده دارد و در واقع مبنای تقسیم‌بندی است. پس می‌توان گفت بدن و به ویژه بدن غیرمردانه دستاویز مناسبی برای اعمال کنترل بر اجتماع‌ها به شمار می‌رود.

مواردی که به اختصار به آن‌ها اشاره شد نشان می‌دهند که چگونه بدن‌های زنان به فضاهایی رقابتی تبدیل می‌شوند که در آن‌ها جدال بر سر اقتدار، سلطه فرهنگی و کنترل سیاسی به وقوع می‌پیوندد. بدن‌های زنان اگرچه به واسطه گفتمان‌های پدربسالاری، اسلام‌گرایی و سیاست‌های دولتی تحت انضباط درمی‌آیند اما باید توجه داشت که آن‌ها محل‌هایی برای وقوع مخالفت و انقلابی‌گری نیز هستند. اسلام‌گراها، لیبرال‌ها و گروه‌های طرفدار دولت بدن‌های زنان را به مثابه وسیله رسیدن به اهداف سیاسی خود تلقی می‌کنند و سعی دارند با ارائه تعاریف متفاوتی از بدن به عنوان متخلف و گناهکار، سرکش و آشوبگر یا مؤمن و باتقوا برنامه‌های خود پیش برند؛ اما با وجود این بازنمایی‌های هژمونیک، روایت‌هایی از جسمانیت وجود دارند که شاید بتوانند با تأکید بر ایجاد یک ضدگفتمان تصویر متفاوتی از بدن زنانه در حوزه عمومی ارائه دهند.

منبع: بیدار زنی

مترجم: سیمین فروهر

بی‌هویت بودن؛ تراژدی تلخ کودکان افغان

آرش همپای



زهره، دختر ۹ ساله افغان است که از ۳ سالگی در ایران زندگی می‌کند. او هنوز نتوانسته روزهای شیرین مدرسه رفتن را تجربه کند. وقتی از این دختر در باره آرزوهایش می‌پرسی شوکه می‌شوی. در لیست آرزوهایش چیزی به نام شناسنامه می‌بینی. با لحن محزون و بچگانه اش می‌گوید: «اگر من هم شناسنامه داشتم، می‌توانستم هر سال به مدرسه بروم و خواندن و نوشتن یاد بگیرم.» به راستی چرا ابتدایی‌ترین حق کودک باید برایش آرزو باشد؟! طبق اعلام نهادهای مسئول در حوزه کودک نداشتن شناسنامه معضل تنها کودکان مهاجر در ایران نیست، بلکه تعداد قابل توجهی از کودکان با تابعیت ایران نیز همین مشکل را دارند.

امروزه شناسنامه (درست یا غلط) به عنوان یکی از شاخص‌ها و الزامات زندگی در جامعه مدرن شناخته می‌شود. به درست می‌توان گفت که نداشتن این برگه بیشترین آسیب‌ها را به آینده کودکان می‌زند. داشتن شناسنامه این روزها برای کودکان عامل دستیابی به رهایی و برخورداری از حقوق اجتماعی است. فقدان شناسنامه، کودکان را با مشکلات متعددی همچون عدم دسترسی به امکانات رفاهی، آموزشی و تحصیلی و ترک تحصیل، احساس تحقیر و احساس بی‌قدرتی و پوچی روبرو کرده است. در نهایت این مشکلات فرایند هویت‌یابی و شناخت فرد از خود را در جامعه دچار مشکل می‌کند.

علی اسلامی پناه، نایب رئیس کمیسیون قضایی مجلس، در جواب سوالی که چرا تا این حد با دادن شناسنامه به کودکان افغان در مجلس مخالفت می‌شود، گفته است: «مهمترین مسئله‌ای که هست همان بحث امنیتی است. اینکه نکند مثلاً اینها تعلق خاطری به ایران نداشته باشند و ... نگاه اینطور است که اگر ما به حجم عظیمی از این بچه‌ها شناسنامه ایرانی بدهیم در آینده چه مشکلاتی دامن‌گیر ما خواهد شد. مثلاً اینکه اینها افغانی‌اند و ممکن است مثلاً به افغانستان برگردند و گرفتار سلفی‌ها و وهابی‌ها بشوند و مشکلاتی را برای ما ایجاد کنند و ... دلایل مخالفت فقط حول این موضوعات دور می‌زند که ممکن است در آینده اینها مشکلات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی برای ما ایجاد کنند. یکی از دیگر دلایلی که مخالفان می‌آورند این است که اگر هر مقدار که به افغانها محبت کنیم و بچه‌هایشان را هم ایرانی محسوب کنیم، باز هم آنها با ما یک خصومت دیرینه دارند.»

در این میان کودکان زنان با تابعیت ایرانی نیز همین مشکل را دارند. بهشید ارفع‌نیا، وکیل و کارشناس امور تابعیت نیز در این مورد گفته است: «از نظر من مشکل اساسی این است که در قانون ما به تابعیت ایرانی زن هیچگونه اشاره‌ای نشده است. ... طبق ماده ۹۷۶، قانون فرزند زوج خارجی‌ای که یکی از آنها در ایران متولد شده باشد را ایرانی دانسته اما من متوجه نمی‌شوم که چرا وقتی یکی از این دوتا، به جای اینکه خارجی باشد، ایرانی باشد، یعنی مادر ایرانی باشد چرا نباید هیچ‌گونه تاثیری در تحصیل تابعیت داشته باشد. بند پنج ماده ۹۷۶ هم تولد در ایران را به اضافه اقامت در ایران در نظر گرفته و در این صورت باید تحصیل تابعیت ایرانی بشود اما من خودم موردی را داشتم که فردی در ایران متولد شده بود و تا ۲۷ سالگی هم در ایران اقامت داشت و از کشور حتی خارج هم نشده بود اما قاضی بی‌رودریاستی به من گفت که صلاح نیست؛ یعنی قانون وجود دارد اما اجرا نمی‌شود. اگر این دو بند بد است پس چرا حذف نمی‌شود؟ اگر خوب است چرا حکم صادر نمی‌شود و اجرا نمی‌شود؟ ... در ماده ۹۸۰ آمده است که هیئت وزیران می‌تواند که به کسی که زن ایرانی دارد و بچه‌دار هم شود برای اقامت از شرط پنج سال حضور در کشور هم مجوز بدهد. پس یعنی قانون به این مردان امتیازات زیادی داده اما برای زنان امتیازاتی را در نظر نگرفته است.»

محمد، پناهنده ۲۳ ساله افغان فرزند پدری افغانستانی و مادری اهل مشهد است. او که هم اکنون ساکن ترکیه است از روزهای حضور خود در ایران به تلخی یاد می‌کند. او که به دلیل نداشتن هویت نتوانسته است در ایران تحصیل کند و به دلیل مشکلات اقتصادی به قصد رسیدن به اروپا عازم ترکیه شده است. او می‌گوید: «درست یاد نمی‌آید کدام اداره بود که برای دریافت شناسنامه رفتیم. کارمند آنجا با تحقیر خیلی زیادی به ما مادرم گفت تو باید همان وقت که به افغانی شوهر کردی فکر این را می‌کردی. می‌توانی با شوهرت به افغانستان بروی. من تنها توانستم تا کلاس پنجم با برگه افغان و ثبت نام به عنوان مهاجر درس بخوانم. بعد از آن خیلی سخت بود. باید مقدار زیادی پول برای مدرسه می‌دادیم. ما شش بچه بودیم.»

هر سال با نزدیک شدن به سال تحصیلی، در حالیکه میلیون‌ها کودک در ایران راهی مدرسه می‌شوند، صدها هزار کودک افغان ساکن ایران و همینطور کودکان ایرانی از این شانس بی بهره هستند. این کودکان بیشتر در مناطقی که محروم نامیده می‌شوند زندگی می‌کنند؛ مناطقی مانند بوشهر، بلوچستان، شهرهای کردنشین، ترک‌نشین و حتی ساکنین برخی نقاط حاشیه‌نشین پایتخت مانند کوره پزخانه‌ها.

زهره صیادی که سالها در مورد کودکان بلوچ بی‌شناسنامه در قلعه حسن خان و حاشیه‌های تهران کار کرده است، در گفتگویی با ایلنا، یکی از خبرگزاری‌های نزدیک به دولت ایران، گفته است: «حدافل هزار و ۵۰۰ کودک بلوچ فاقد شناسنامه شناسایی شده، در حالی که بر اساس پیمان‌نامه حقوق کودک، بچه‌ها باید شناسنامه و اوراق هویت داشته باشند.»

به گفته این فعال حقوق کودک، این کودکان بلوچ بدون شناسنامه مدرسه هم نمی‌روند و اگر سیاست‌ها تغییر نکند، این موضوع باعث افزایش تعداد کودکان کار خواهد شد.

کمپین فعالان بلوچ هم در وبسایت خود با اشاره به بی‌شناسنامه بودن بسیاری از بلوچ‌ها در ایران نوشته است: «هزاران نفر از شهروندان بلوچ ایرانی فاقد شناسنامه محسوب می‌شوند. گرچه آمار رسمی در این زمینه از سوی مسئولان بیان نشده است اما با توجه به سخنان پراکنده مدیر کل آموزش و پرورش و نمایندگان مجلس، این افراد در استان سیستان و بلوچستان ممکن است بیش از ۱۶ هزار نفر باشند.»

تبعیض‌ها در خصوص زنان در این موارد در سال‌های گذشته به مراتب بیشتر بوده است. اسفند سال گذشته، مدیرکل کمیته امداد استان سیستان و بلوچستان گفته بود: زنانی که همسران تبعه خارج داشته‌اند، کمک‌هایی از این کمیته دریافت می‌کنند اما این کمک‌ها به فرزندان حاصل از این ازدواج‌ها تعلق نمی‌گیرد.

آمار کودکان بی‌شناسنامه در مناطق دیگر هم همین فاجعه را نشان می‌دهد. به عنوان نمونه؛ رضایی، سرپرست اداره ثبت احوال رودبار هم می‌گوید: ۱۸۰ نفر بی‌شناسنامه داریم که پرونده آنها بلا تکلیف مانده است. سلیمانی معاون دادستان کرمان هم عنوان می‌کند: آمار نگران‌کننده‌ای از کودکان بدون شناسنامه داریم و در سال گذشته ۲۰۰ کودک بدون شناسنامه در استان کرمان داشتیم. با تمام این اوصاف آمار دقیقی از کودکان بی‌شناسنامه و مادران ایرانی آنها وجود ندارد. نصیر احمد نور، سفیر افغانستان در ایران در همین رابطه گفته است: «آمار ۲۰ هزار ازدواج از سوی برخی منابع رسمی اعلام شده اما مطمئناً این آمار خیلی دقیق نیست. خیلی از این ازدواج‌ها عرفی بوده و ثبت رسمی نشده به این خاطر نمی‌توانیم آمار دقیقی از آنها ارائه بدهیم.» به گفته او موضوع بی‌شناسنامه بودن کودکان این زنان و سرگردان بودن مادرانشان را موضوعی انسانی می‌داند که همه باید برای حل آن گام بردارند. با این همه سفیر افغانستان در ایران می‌گوید در ادارات مختلف ایران و افغانستان درباره این موضوع بارها بحث شده اما هنوز به نتیجه قابل توجهی نرسیده‌ایم.

منبع: اخبار روز

بلی شرقی، نه غربی!

فرخ نعمت‌پور



جنگ در سوریه با استفاده روسیه از خاک ایران برای حمله به اپوزیسیون مسلح دولت بشار اسد، وارد فاز جدیدی شده است، فازی که پیامد گسترش همکاری‌های جمهوری اسلامی با دولت روسیه است، و علی‌الکبر ولایتی آن را 'یک ارتباط راهبردی' و 'نگاه جدید جمهوری اسلامی به شرق' توصیف می‌کند.

جمهوری اسلامی از همان آغاز پیدایش خود، شعار راهبردی 'نه شرقی، نه غربی' را در سر لوح سیاست خارجی قرار داد، و در طول حیات خود نه تنها بر این خصوصیت و پرنسیپ تاکید ویژه داشته است، بلکه مرتباً سعی کرده با تبلیغ آن، این نگاه را به کشورهای دیگر، از جمله کشورهای به اصطلاح اسلامی و یا غیر متعهد منتقل کند.

اما هم اکنون با امضای قرارداد نظامی با روسیه، اعلام یک سیاست راهبردی جدید و نگاه نوین در عرصه سیاست خارجی، ما عملاً شاهد آن هستیم که بعد از نزدیک به چهل سال عمر این رژیم، تغییر مهمی در این عرصه بوقوع می‌پیوندد. شعار 'نه شرقی، نه غربی'، لااقل در عرصه سیاست خارجی نقض می‌شود، و به 'بلی شرقی، و نه غربی' تبدیل می‌شود.

در عرصه پیامدهای چنین سیاستی می‌توان به چند مورد اشاره کرد:
- بستن پیمانهای نظامی با کشورهای معینی از شرق که عملاً در بسیاری عرصه‌ها غرب را رقیب خود می‌بینند، به معنای قرارگرفتن در یک صف آرایی نوین است که در آن به سیاست نزدیکی ایران به غرب لطمات جدی می‌زند. اگر بعد از برجام، ایران به گسترش ارتباطات خود با غرب بویژه در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی نیاز داشت، این حرکت نوین ایران می‌تواند به چنین روندی لطمات معینی بزند، و روند را از آنچه که هست کندتر کند. برجام، با این عمل در شرایط دشوارتری قرار خواهد گرفت.

- جمهوری اسلامی با این عمل، عملاً به شیوه بلوک بندی رسمی وارد قضیه سوریه می‌شود، و این از امکان مانور آن در مراودات سیاسی برای حل بحران سوریه خواهد کاست.

- گسترش رابطه نظامی با روسیه به وضوح نشان از اهمیت ویژه سوریه برای رژیم، و گره‌زدن آینده خود با آن دارد. جمهوری اسلامی به هیچ وجه حاضر نیست از سوریه دست بکشد. این بدان معنی است که یک مورد خارجی، عملاً به تغییر در یکی از هویت‌های ایده‌نولوژیکی آن منجر شده است.

- چنین نگاه نوینی، به معنای وارد آوردن یک ضربه استراتژیک به اصلاح طلبان و آن نیروهائی در درون نظام است که سیاست نزدیکی و مصالحه بیشتر را با غرب در سر می‌پروراند.

نهایتاً اینکه ما با تغییری روبرو هستیم که آنچنانچه سران رژیم می‌گویند نه تنها صرفاً در محدوده حوزه امنیتی باقی نخواهد ماند، بلکه بسیار فراتر از آن خواهد رفت.

فاجعه کودتای ۲۸ مرداد فراموش شدنی نیست

صادق شکیب



تاریخ معاصر میهن ما مشحون از پیکار مردم زحمتکش برای دستیابی به حقوق حقه دموکراتیک می‌باشد. سرآغاز این تاریخ، انقلاب نیمه تمام مشروطیت است. در این بیشتر از یک سده شروع دور تازه‌ی مبارزات مردمی روند حوادث و سیر رویدادها با فراز و نشیب زیادی توأم بوده است. با تاملی بر تاریخ مبارزات میهنی به عیان مشخص می‌شود برای نیل به اهداف انسانی توده‌ها به علت مقاومت شدید ارتجاع، گذر از سنگلاخ‌های دشوار اجتناب ناپذیر است. سرکوب و حشمانه‌ی استبداد و قتل عام فرهیخته‌ترین مبارزان به همراه موج وسیع تبلیغات و افسوسگرایان برای انحراف افکار عمومی، مانع اصلی برای شناخت واقعی تاریخ معاصر کشورمان توسط جوانان گردیده است. این موج گسترده تبلیغی در ابعاد و عرصه‌های مختلفی جریان داشته و دارد. شناخت و شناساندن ترفند‌های نیروهای ارتجاعی و بازنمایی تاریخ واقعی مبارزه‌ی مردم و توضیح و تشریح ضرورت درک این مسائل از مهم‌ترین وظایف نیروهای ترقی‌خواه است.

از اهم رویدادهایی که می‌توان گفت در تاریخ معاصر میهن بلا دیده‌ی ما تاثیر فوق‌العاده عمیقی بر تمامی نه تنها ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورمان گذارده بلکه هویت آن را با اثرات ژرف خود معنایی دگرگونه و خاص بخشیده، کودتای ننگین ۲۸ مرداد است. انحرافات منبعث از مسیر ترسیمی این کودتا بر چگونگی مبارزات توده‌ها بعد از گذشت چند دهه هنوز هم با همه‌ی جان فشانی‌ها زدوده نشده است.

برای همین بازآموزی عمیق از شرایطی که منجر به پیروزی کودتا گشت و پیامدهای مشقت بارش برای جامعه، نه تنها لازم که واجب است. حتی می‌توان صریح‌تر با قطعیت گفت: در هم تنیدگی حوادث امروزه‌ی کشور ما و راهی که برای پیشرفت و ترقی‌ی گرفته‌ایم از مباحث و روشن‌گری حول واقعه‌ی کودتای ۲۸ مرداد جدایی ناپذیر است. از منظر امروز منطقی نگرستن به دیروز با شستن غبارهای پیش‌داوری از دیدگان، حاوی درس‌های گرانقدری خواهد شد که با اخذ تجربه و درس‌های قابل‌تأمل برای رهایی‌ی به سوی آینده خواهیم توانست گام‌هایمان را با متانتی در خور برداریم. هرچند شرایط از هر حیث در این چند دهه تغییرات زیادی با آن ایام یافته و جامعه در فضایی بس متفاوتی با آن دوره است. ولی به رغم خواست ارتجاع و نیروهای وابسته به امپریالیسم که به انحاء مختلف در سطحی گسترده مودیان برای فراموشی آن تبلیغ می‌کنند، ما بی‌نیاز از آموختن راز شکست خونین مردم در ۲۸ مرداد نیستیم. اعجاز اتحاد از بزرگترین درس‌هایی است که می‌توان و باید سرلوحه‌ی یافته‌هایی گردد که ارزشکست نهضت ملی در پی کودتای سیاه، می‌بایست آموخت. که هرگز الزام آن کهنه‌شدنی نیست، بلکه به تناسب تعمیق نگرش به مسایل و تحلیل عمقی از ساز و کارهای جامعه ضرورت آن در برابر دیدگان ما در کوران نبرد اجتماعی اهمیت فزونی‌تری خواهد یافت.

از همان فردای پیروزی کودتای ننگین وارونه‌نمایی، جعل و تحریف واقعیات توسط داریوستانه‌ی اوباش پهلوی و اربابان امپریالیستش در سطح وسیعی آغازشد تا تاریخ مسخ شده‌ای برای میهنمان بنگارند. اوج وقاحت و بی‌شرمی آنها تا بدان حد بود که در ۲۵ سال دوام سلسله‌ی پهلوی روز کودتای ۲۸ مرداد از طرف دربار و وابستگانش ((قیام ملی)) نامیده می‌شد.

این موضوع بیانگر وقاحت و بی‌شرمی امپریالیسم و کارگزاران ارتجاعی‌اش در دروغ‌گویی و تحریف واقعیات است، و می‌رساند که مرتجعین در فریب، خدعه و نیرنگ به هیچ مرزی قائل نیستند. انتظار حتی حد اقلی از صداقت از سوی آنها نهایت خوش‌باوری و ساده‌دلی است. در این شرایط میهنمان که در تمامی عرصه‌های جامعه نبردی سرنوشت‌ساز در جریان است. کنکاش روش تبلیغی رژیم رستاخیزی کودتا می‌تواند حاوی درس‌های گرانقدری باشد. چرا که استمرار دروغ و خدعه بر گرفته از فرهنگ منحط آریا مهری با اشکالی تازه و در قالب‌های نو شده وسیعاً ادامه دارد.

ادامه در صفحه ۱۸

ما برای همکاری و اتحاد نیروهای جمهوریخواه دمکرات و سکولار تلاش می‌کنیم

انرژی خورشیدی، ارزانتر از همیشه، نصف قیمت انرژی فسیلی

کار آنلاین



• شرکت "سولارپاک" با پیشنهاد قیمت ۲۹/۱ دلار برای هر مگاوات ساعت برق، برنده مناقصه تولید برق از انرژی خورشیدی در شیلی شد.

• در این بزرگترین مناقصه تاریخ شیلی برای تولید انرژی، هزینه تولید ۴۰ درصد کاهش یافته است. شرکت اسپانیایی "سولارپاک تکنولوژیک" با دادن پیشنهاد قیمت ۲۹/۱ دلار برای هر مگاوات ساعت برق، برنده مناقصه برای ایجاد یک مزرعه خورشیدی ۱۲۰ مگاواتی در شیلی شد. این قیمت، با پیش افتادن از قراردادی که در ماه می همین امسال برای تولید برق در دومی عقد شد، پائین ترین قیمتی است که تا کنون برای تولید برق از انرژی خورشیدی خواسته شده است؛ پائین ترین قیمت برای تولید هر نوع انرژی تجدیدپذیر تقریباً نصف قیمت درخواستی در همان مناقصه برای تولید برق از ذغال سنگ. اینگو مالو د مولینا، مدیرکل سولارپاک، می گوید که "این قیمت یکی از پائین ترین قیمت‌های پیشنهادشده در تمام دنیا و برای تولید هر نوع انرژی تا کنون است." او توضیح می دهد: "تکنولوژی انرژی خورشیدی پیشرفت فوق العاده ای داشته و اکنون دیگر توان رقابت خود را با دیگر انواع منابع انرژی به اثبات رسانده است".

در سالهای اخیر هزینه تولید برق از انرژی خورشیدی به شدت کاهش یافته است و انرژی خورشیدی در شیلی در بازار جهانی ارزانترین است. علت اصلی این هزینه پائین، کاهش مدام قیمت پانلهای خورشیدی است. قیمت متوسط پانلهای خورشیدی پلی سیلیکن در همین هفته جاری حدود ۴۸ سنت در هر وات کاهش یافت. این یک رکورد است.

محل ایده آل

محلی که برای ایجاد مزرعه خورشیدی در نظر گرفته شده است، نیز یک فاکتور مؤثر در کاهش هزینه است. این مزرعه در صحرای آتاکاما در شیلی، در ارتفاعات آندز و در نزدیکی خط استوا، احداث خواهد شد. صحرای آتاکاوا یکی از پراقتاب ترین و خشک ترین نقاط روی زمین است. این صحرا محلی ایده آل برای تولید انرژی خورشیدی است و نسبت به محلی با آفتاب کمتر، برق بیشتری تولید می کند.

دولت شیلی در کار برنامه ریزی برای تکمیل خطوط انتقال برق سراسری است؛ خطوطی که برق را از این صحرا به تمام نقاط کشور منتقل خواهند کرد. این برنامه نیز در تشویق سولارپاک و دیگر تولیدکنندگان به دادن پیشنهاد قیمت‌های چنین پائین مؤثر بوده است، با این حال تحلیلگران انرژی این قیمت را "چندان پائین که بازار را به حیرت انداخته است"، توصیف کرده اند. مناقصه گفته شده بزرگترین قراردادی است که دولت شیلی تا کنون برای تولید انرژی عقد کرده است. ظرفیت ۱۲۴۳۰ گیگاوات ساعت در سال، که سولارپاک تولید خواهد کرد، یک سوم تمام مصرف برق منظم را تأمین خواهد کرد. قیمت پیشنهادی هم ۴۰ درصد کمتر از قیمت قراردادی برای پروژه ای مشابه در سال گذشته است.

تولیدکنندگان انرژیهای تجدیدپذیر بیش از نیمی از کل مناقصه گفته شده را به خود اختصاص دادند. پائین ترین قیمت برای انرژی بادی، که به مناقصه پیشنهاد شده بود، ۲۸/۱ دلار، برای گاز طبیعی ۴۷ دلار، برای ذغال سنگ ۵۷ دلار، هیدروالکتریک ۶۰ دلار و زمین گرمایی ۶۶ دلار برای هر مگاوات ساعت بود.

طبق شرایط مناقصه، تولیدکنندگان می بایست برای تولید یک میزان معین انرژی پیشنهاد قیمت می دادند، بی آن که تعیین کنند چه نوع تکنولوژی و نیروگاهی را برای تولید در نظر دارند. پیشنهادها از ارزانترین تا بالاترین قیمت لیست شده اند و شرکت‌های توزیع برق قرارداد را با ارزانترین پیشنهاد شروع می کنند و تا رسیدن به ظرفیت مورد نیازشان به ترتیب به پیشنهادهای بعدی مراجعه خواهند کرد.

قرارداد دومی

دولت دومی در ماه می امسال قراردادی را برای تولید برق به قیمت ۲۹/۹ دلار، و دولت مکزیک نیز در ماه مارس امسال قراردادی را به قیمت ۲۵/۵ دلار برای هر مگاوات ساعت - هر دو برای تولید برق از انرژی خورشیدی - عقد کرده اند.

سولارپاک در حال حاضر دارای یک ظرفیت فعال ۲۷ مگاواتی در شیلی است و یک ظرفیت ۲۱ مگاواتی دیگر را هم در دست ساختمان دارد. کار پروژه آتاکاما از سال ۲۰۱۸ شروع می شود و انتظار می رود که در سال ۲۰۱۹ بهره برداری از آن آغاز شود. سولارپاک از اعلام هزینه های مورد انتظار پرهیز کرده است.

کارلوس فینات، پرزیدنت "انجمن انرژیهای تجدیدپذیر شیلی" می گوید: "این قرارداد نشانه نیرومندی از تداوم گذار به انرژیهای تجدیدپذیر است و همچنین خطراتی نیرومند به شرکت‌های تولید انرژی، که هر چه سریعتر خود را با این روند دمساز کنند".

فاجعه کودتای ...

ادامه از صفحه ۱۷

پس از انقلاب شکوهمند ۵۷ و سقوط خاندان پهلوی گستره دایره ی موج تبلیغی برای وارونه نمایی حقایق کودتا از سوی نیروهای ارتجاعی، از قبل بیش تر شد، و در ابعاد و عرصه های مختلفی به قلب واقعیات پرداختند. هدف شوم آنها بی ریشه ساختن نسل جوان کشور ماست تا با عدم شناخت درست تاریخ واقعی مبارزات میهنی مانع انتقال تجربیات ارزشمند نسل های پیشین و تزریق آن به رگ درخت تنومند مبارزه شوند .

جنبش مسالمت آمیز کنونی توده ها علیه واپس گرایان کودتا گر و به کارگیری پخته ترین روش های مبارزاتی مطابق وضعیت خاص کشور با بهره گیری از تجربیات سودمند جهانی نشانگر آن است نیاز آموختن از درس های گذشته و تطبیق آن با شرایط امروزین کشور از سوی طیف وسیعی از مبارزان نسل نو به درستی درک شده است. که می بایست با تعمیق شناخت از تاریخ واقعی کشورمان و کاربست تجربیات پیشینیان فرهنگ مبارزاتی را هر چه غنی تر ساخت، و مطمئن بود جبر تاریخ در سرانجام نبرد پیروزی نهایی توده ها را نوید می دهد. بر پیشانی کودتا گران رسوای ۲۸ مرداد و همگان کودتاگر امروزیشان که در زایشی نامیوم به باز تولید انگلی خود پرداخته اند جز داغ لعن و بی آبرویی توأم با شکستی مفتضحانه نصیبی نیست .

نقد و بررسی ...

ادامه از صفحه ۱۴
انجمن صنفی و یا نمایندگان کارگری و این بسیار بجاست که در یک واحد کارگری هم سندیکاها حضور داشته باشند و هم شوراهای هم‌هنگی که البته وجود نمایندگان سندیکایی در این شوراهای برای هم‌هنگی و نظارت بر پیشرفت کار به منظور تأمین منافع کارگران و درستی انجام قراردادهای دسته جمعی امری ضروری است که متأسفانه این بخش از موضوع نحوه مشارکت کارگران در اداره تولید به سودکارگران از راه پیمان‌های دسته جمعی در این دو ماده هنوز اثری نیست.

مشکل اساسی در قانون کار کنونی و «لایحه اصلاحی» عدم شفافیت در بیان استقلال نهاد های کارگری و حق انتخاب آزادانه و مستقلانه نمایندگان کارگران توسط خود آنان است متأسفانه آیین‌نامه‌ها همواره به ایجاد محدودیت در این باره تدوین و تصویب شده‌اند و در این پیش نویس نیز هیچ اثری از آزادی انتخاب توسط کارگران دیده نمی‌شود. مشکل تازه که ازین پیش نویس به بار می‌آید وجود هیأتی برای نظارت بر فعالیت و رسیدگی به تخلفات تشکل‌های کارگری و کارفرمایی است که در تبصره ۶ به آن پرداخته شده است گرچه تا تدوین آیین‌نامه (تعیین چگونگی، ترکیب، شرح وظایف و حدود اختیارات آن) توسط شورای عالی کار و تصویب وزیر کار همچنان در برده ابهام است. اما این کاملاً روشن است که این هیأت جایگاه و نقش و مسؤلیت مجمع عمومی کارگران را هدف قرار داده و آن را تهدید و تحدید می‌کند. نظارت بر نهاد های کارگری به دو مهم بستگی دارد:

۱- اساسنامه آن نهاد که به وسیله کارگران تهیه و تصویب می‌شود و پس از آن از راه تصویب آیین‌نامه‌ها توسط کارگران عضو در قالب کمیته‌ها و کمیسیون‌های زیر مجموعه آن نهاد دقیقاً با رعایت منافع کارگران شیوه‌های نظارتی و اهرم‌های آن تأمین می‌شود.

۲- مجامع عمومی که اساسی‌ترین و بالاترین نهاد تصمیم‌گیری در مورد هر یک از ارکان آن نهاد خواهد بود. فرو کاستن اعتبار مجمع عمومی که ضمن نظارت مستمر قادر به اخذ هرگونه تصمیم در باره هیأت مدیره و بازرسان و اصلاح و تغییر اساسنامه و حتی انحلال نهاد موجود است؛

نایدی گرفتن استقلال سازمان های کارگری و سپردن آن به دست هیأت نظارت وزارتی کاری است که طی سال‌های گذشته به شیوه دیگری از راه تعیین صلاحیت نامزد های نمایندگی توسط کمیته تعیین صلاحیت صورت می‌گرفته است با این تفاوت که سایه این نظارت پایدار تر از اثر آن تعیین صلاحیت است. سواک این نوع دخالت‌گری در قانون کار فعلی طی ماده ۱۲۸ به یک مرجع حکومتی این اختیار داده شده است که در صورت مصلحت در هر یک از تشکل‌ها نماینده داشته باشند. درست‌ترین شیوه برخورد با این نهادها از سوی حکومت و دولت، سازمان‌های و احزاب سیاسی گوناگون عمل از دولتی یا غیر دولتی است که استقلال این نهادها و سازمان‌های کارگری را پاس دارند و از هر گونه دخالت‌گری در امور آن بپرهیزند و در چارچوب احترام متقابل زمینه‌های همکاری قانونمند را فراهم سازند.

ماده ۵۶- در ماده (۱۶۰) عبارت «سه نفر

نماینده کارگران به انتخاب کانون هم‌هنگی شوراهای اسلامی کار استان یا کانون انجمن‌های صنفی کارگران و یا مجمع نمایندگان کارگران» به «یک نفر نماینده کارگران به انتخاب تشکل‌های کارگری استان» و عبارت «سه نفر نماینده کارفرمایان به انتخاب مدیران واحد های منطقه» به «یک نفر نماینده کارفرمایان به انتخاب کانون انجمن‌های صنفی کارفرمایان استان» و عبارت «مدیر کل کار و امور اجتماعی، فرماندار و رییس دادگستری محل» به «مدیر کل کار و امور اجتماعی، استاندار یا نمایندگان آنها و رییس کل دادگستری استان یا قضات منتخب از سوی وی» اصلاح می‌شود.

در «ماده ۵۶» پیش نویس «لایحه اصلاحی» هیأت حل اختلاف ۹ نفره استان به ۵ نفر کاهش یافته و از دوسوی کارگران و کارفرمایان هرکدام یک نماینده در این هیأت خواهند داشت. اینکه از منظر حقوقی این کاهش درست است یا نه با توجه به اینکه دولت خود یک کارفرمای بزرگ است و در همان هیأت ماده ۱۶۰ قانون کار کنونی دست بالا را دارد بی تردید کاهش نمایندگان کارگران در تأثیر گذاری بر رای هیأت می‌توان زیان بار باشد. ضمن آنکه با وجود سه نماینده و امکان تقسیم کار فی مابین در پرداختن به زوایای مختلف موضوع مورد اختلاف این امکان که دفاع جامع‌تر و دقیق‌تری از حقوق کارگران انجام شود در حالی که پیرامون موضوع مورد بحث به یکدیگر مشاوره می‌دهند، ولی با وجود یک نماینده این امتیازات از کارگران سلب خواهد شد و این امتیاز فقط از کارگران سلب شده است چرا که کارفرمایان با یک نماینده هم از آرای حاضرین در هیأت بهره‌مند است.

سایر حاضرین نماینده کارفرمایان دولتی هستند و البته نمایندگان دولت کارفرمایی. ماده ۶۰ - متن زیر جایگزین ماده (۱۶۷) خواهد شد:

ماده ۱۶۷- در وزارت کار و امور اجتماعی شورایی به نام شورای عالی کار تشکیل می‌شود. وظیفه این شورا انجام تکالیفی است که به موجب این قانون و سایر قوانین مربوطه به عهده آن واگذار شده است. اعضای این شورا عبارتند از:

- ۱- وزیر کار و امور اجتماعی یا معاون او.
- ۲- وزیر رفاه و تأمین اجتماعی یا معاون او.
- ۳- وزیر امور اقتصادی و دارایی یا معاون او.
- ۴- وزیر صنایع و معادن یا نماینده معاون او.
- ۵- وزیر جهاد کشاورزی یا نماینده معاون او.
- ۶- سه نفر نمایندگان کارفرمایان به انتخاب کانون عالی انجمن‌های صنفی کارفرمایان کشور.
- ۷- سه نفر نمایندگان کارگران به انتخاب تشکل‌های عالی کارگری.

نمایندگان کارگران و کارفرمایان برای مدت دوسال تعیین و انتخاب می‌گردند و انتخاب مجدد آنان بلامانع است.

در ماده ۱۶۷ قانون کار کنونی شورای عالی کار از وزیر کار، دونفر از افراد بصیر و مطلع در مسایل اجتماعی و اقتصادی که یکی از آنها از اعضای شورای عالی صنایع باشد به پیشنهاد وزیر کار و تصویب هیأت وزیران انتخاب خواهد شد. همچنین سه نماینده کارگر و سه نماینده کارفرما که تعداد آنها ۹ نفر خواهد بود با حق رای برابر (هر یک از اعضا یک رای) تشکیل می‌شود یا توجه به تقسیم به نسبت مساوی اگر فرض بر آن قرار دهیم که نمایندگان دولتی بی طرف باشند و واقعاً مصالح ملی را مد نظر قرار دهند؛ در آن صورت تصمیمات آن شورا نسبتاً دموکراتیک خواهد بود.

با توجه به اینکه فرض بالا متأسفانه بسیار کم رعایت شده است حال در نظر بگیریم که

نسبت این آرا در ترکیب کنونی «ماده ۱۶۷ لایحه اصلاحی» بالا از تعداد ۱۱ نماینده حاضر تنها سه نماینده از سوی کارگران حضور دارند و پیداست که مباحث این شورا تاچه حد و میزانی و برچه پاشنه‌ای خواهد چرخید و خروجی آن چه خواهد بود.

اگر نسبت حضور نمایندگان کارگران را در مواد (ماده ۶۰ ۵۶) همین «اصلاحیه» با مواد مشابه آنها یعنی مواد ۱۶۰ و ۱۶۷ قانون کار کنونی مقایسه کنیم کاملاً سیاست وزارت کار و تدوین کنندگان این پیش نویس در محدود کردن حضور کارگران در نهادهایی که برای آنان سیاست گذاری می‌کند، آشکارا دیده می‌شود و اگر نقش و اهمیت شورای عالی کار را با مجموعه فصل‌های قانون کار و بخش عمده‌ای از مواد آن در نظر بگیریم روشن است که شورای عالی کار به هیچ وجه قادر نخواهد بود مصالح کارگران را تأمین کند.

باز اگر در نظر داشته باشیم که کارگران در ایجاد نهادها و سازمان‌های موضوع فصل ششم قانون کار با سازوکارهای قانون کنونی پس از تصویب لایحه از استقلال کافی برخوردار نیستند و منتخبان آنها از میزان رای مساوی نسبت به دیگر ذی‌نفع‌ها در نهاد های موضوع مواد ۱۶۰ و ۱۶۷ برخوردار نخواهند بود؛ آنگاه دیگر جز صورتی از هیأت نمایندگی کارگران در شورای عالی کار و نهادهای حل اختلاف و غیره نخواهیم داشت.

فرجام چنین چینی‌چینی که علی‌الظاهر به بهانه بهره‌مندی از نقش و تأثیر وزرای و یا معاونان آنها بنا به موضوعیت و ربط «کار» و «روابط کار» و آمیختگی این دو در حوزه‌های تحت امر آنها حضورشان را توجیه می‌کند چنانچه به اکثریتی بیانجامد که رای کارگران همواره بی‌تأثیر و خنثی باشد؛ نتیجه‌ای جز زیان کارگران و تضمین منافع یک طرفه کارفرمایان و دولت کارفرمایی (یا کارفرمای دولتی) را دربر نخواهد داشت.

ماده ۷۴- قانون مربوط به تعیین عیدی و پاداش سالانه کارگران شاغل در کارگاه‌های مشمول قانون کار - مصوب ۱۳۷۰/۱۲/۶ - وماده (۸) قانون رفع برخی از موانع تولید و سرمایه‌گذاری صنعتی - مصوب ۱۳۸۷/۸/۲۵ لغو و عبارت «شورای کارگاه» و «هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما» از ماده (۱۳) قانون دیوان عدالت اداری - مصوب ۱۳۵۸/۲/۹ - حذف می‌شود.

در ماده ۷۴ پیش نویس لایحه اصلاحی مواردی حذف شده است که از مهمترین آنها قانون مربوط به تعیین عیدی و پاداش کارگران است. حذف این گونه قوانین اگر در گرو برقراری و اجرای قوانینی باشد که با حصول بهره‌وری سهم کارگران را با روشی کاملاً قانونمند و براساس قراردادهای دسته‌جمعی و یا قراردادهای دوجانبه از ارزش اضافی ناشی از هر گونه فعالیت تولیدی و خدماتی ضمانت کند و طی نظارت دایم از سوی کارگران و یا نمایندگان شان، درستی اجرای آن‌ها را تأمین گردد؛ شاید تأثیر چندانی در روابط کار و در آمد کارگران نداشته باشد.

البته در این پیش نویس میزان تعیین عیدی کارگران به عهده «ماده ۴۱ لایحه اصلاحی» گذارده شده است و قرارداد افزایش بهره‌وری نیز موضوع ماده ۴۶ همین لایحه است که علی‌الاصول باید سهم کارگران از نقش آنها در افزایش بهره‌وری محاسبه و پرداخت گردد. با این همه به استناد «حقوق مکتسبه» باید تأکیدات لازم در اجرای قطعی و بلاشروط این حقوق در قانون و مجازات‌های ناشی از عدم اجرای آن صورت گیرد.

به نقل از: وبلاک کار در ایران

نه تمکین ...

ادامه از صفحه ۸

بر می آید فراتر نرفت و اساساً هم در ارتباط با "دشمنان خارجی" درک شد. گویا لازم بود اتحاد شوروی - کشوری با توان نظامی برای تخریب چندین باره تمام زمین - فروپاشد، تا اهمیت وجوه دیگر حیات جامعه انسانی برای امنیت آشکار گردد. ولو بر این نظر باشیم که فروپاشی این کشور و اردوگاه سوسیالیستی تماماً به علت توطئه "دشمنان سوسیالیسم" واقع شد، نمی توانیم انکار کنیم که عوامل کاملاً دیگری جز عامل نظامی، زمینه ساز توفیق توطئه بودند.

ضمناً پیشتر از آن و برای نمونه بیست سال پیشتر از فروپاشی شوروی نیز، هنگامی که کلوب رم گزارش خود زیر عنوان "مرزهای رشد" را انتشار داد، می شد همان موقع نیز نزدیک بینی نگرش مسلط به امنیت را دریافت و به نگرش دوربینانه تری از امنیت نائل آمد.

فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی، انتقال ثقل جنگها از جنگهای بین دولت-ملتها به جنگهای داخلی، گسترش تروریسم به فراسوی مرزهای ملی - چه در هدف گذاری و چه در عملیات آن، بحرانهای اقتصادی جهانگستر و تشدید فاصله فقر و ثروت، تهدیدهای فزاینده زیست محیطی، گشایش میدان جدید سایبری برای رقابت و تهدید، ... مجموعه ای از رویدادها و روندهائی را تشکیل می دهند که بر پایه آن امروزه از نگرشی جامع، مشتمل بر امنیت سیاسی، امنیت اقتصادی، امنیت زیست محیطی، امنیت آب و انرژی، و امنیت سایبری گفته می شود. روشن است که این دریافت وسیعتر به امنیت، نگاه خود را از "دشمنان خارجی" برمی گیرد و به درون جوامع انسانی می اندازد. به علاوه اگر "دشمن خارجی" تهدیدی است که باید دفع گردد، "درون جامعه انسانی" دیگر نمی تواند تهدید باشد، بلکه خود ابژه و غایت امنیت است.

دو مجموعه روندهای فوق الذکر، یعنی ۱- مجموعه روندهای منجر به "مسئولیت برای حفاظت" و ۲- مجموعه روندهای منجر به رویکرد جامع و درونی به امنیت، ضرورت تغییر الگوی امنیتی را به میان کشیدند؛ ضرورت فرارفتن از الگوی هابزی را.

سه نگرش

سه سنت یا نگرش مطرح امروزی به امنیت با نام سه فیلسوف جامع الاطراف یعنی توماس هابز، هانس گروتیوس (گروتیوس زاده هلند است و نام او در زبان هلندی هوخو د خروت) و امانوئل

کانت پیوند خورده اند. این سه نگرش به قرار زیر اند:

نگرش واقعگرا یا سیستم بین المللی هابزی، که چنان که پیشتر معرفی شد، دولت-ملت را عنصر بنیانی مناسبات بین المللی می داند. این نگرش به ساختار و روندی آنارشیک در این مناسبات معتقد است و توازن قدرت را سامان دهنده این آنارشی می داند.

نگرش عقلگرا یا جامعه بین المللی گروتیوسی، که بر نهادینه سازی منافع مشترک و همانندیهای دولتها نظر دارد. مبنای راسیونالیستی این نگرش ایجاد و حفظ معیارها، مقررات و نهادهای مشترک را در مرکز مناسبات بین المللی قرار می دهد.

سرانجام نگرش انقلابی یا جهانگرا یا جامعه جهانی کانت است، که انسان، سازمانهای غیردولتی و نهایتاً جمعیت جهانی را به مثابه یک کل در مرکز تمهیدات جهانی قرار می دهد. انقلابیگری این نگرش ناظر بر گذر از سیستم دولت-محور در مناسبات بین المللی است.

مناسبات بین المللی نیز، مثل هر عرصه دیگر فعالیت بشری دستخوش تغییرات اند. تغییراتی، که گاه الزام روندهای واقعی اند و گاه ابتکار ایده های نو، روندهائی که در بالا به آنها اشاره شد، به این نتیجه راه بردند که واقعیهای جهان به هم تنیده امروز فرارفتن از محدوده های الگوی واقعگرا را الزامی کرده اند. با مسامحه می توان گفت که در دوره پس از پایان جنگ سرد تا سالهای میانی دهه نخست قرن حاضر، الزام تغییر خود را در مواجهه نگرش واقعگرا و نگرش جهانگرا بروز داد. این مواجهه، به ویژه در سیری که "مسئولیت برای حفاظت" طی کرد، هم آشکارکننده کاستیهای نگرش جهانگرا بود و هم تکرار تأکید بر کژیهای نگرش واقعگرا. قطعاً آرمانگرایان انساندوست از این که نگرش جهانگرا هنوز ابزار برکشیدن خود به عنوان نگرش مسلط بر عرصه عمل مناسبات بین المللی - یا درستتر است گفته شود مناسبات جهانی - را نیافته است، خشنود نیستند. اما مواجهه مذکور همچنین آشکار کرد که در این اکیدترین عرصه واقعگرایی " ... آمده است آن روزی که ایجاب می کند به جای انصراف از یکی از علائق گوناگون یا امحای آن در دیگری، به دمساز کردن همزمان آنها با هم در سنتزی کامل و وسیع دست زنیم."

۱ در نوشته های فارسی غالباً این گفته به چرچیل نسبت داده می شود؛ شاید از آن رو که چرچیل نیز زمانی این گفته را در پاسخ به کسانی که او را به دلیل اتحاد با استالین نقد می کردند، نقل کرده است. ۲- ممکن است همه کس "امنیت ملی" را "نگرش و پاسخی همه جانبه برای حفاظت از منافع ملی در برابر تهدیدهای داخلی و

خارجی" و بنابراین به عنوان نتیجه ای از "منافع ملی" تعریف نکند. مکتب بر تعاریف این دو و به هم تنیدگی آنها، رشته نوشته را دراز خواهد کرد. من این دو مفهوم را گاه باهم و گاه جدا از هم به کار برده ام و رعایت کرده ام که شمول گزاره ها در هر حالت معتبر بماند.

۳- موضوع ضرورت تغییر در نگرشهای امنیت و منافع ملی و خاصه بسط آنها، چنان که از گفته نقل شده از چرچیل برمی آید، سابقه بسیار پیشینی تری دارد. نکته بر سر ضرورت تغییر الگو (پارادایم) است.

۴- برای آشنائی "ویکیپدیائی" با کلوب رم نگاه کنید

<https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%D8%A7%D8%B4%DA%AF%D8%A7%D9%87%D8%B...>

۵- در این باره که آیا گروتیوس را می توان واضع یک نگرش مستقل در مناسبات بین المللی دانست، اشتراک نظری وجود ندارد؛ نه در میان آکادمیسینها و نه در میان سیاست ورزان این عرصه. هستند کسانی که نظرات او را در انطباق تقریباً کامل با نظرات هابز می دانند و به "کانت در برابر هابز" اکتفا می کنند. باور به تعلق نگرش مستقل به گروتیوس و به نگرشهای دیگری همچون نگرش مارکس، به "مکتب انگلیسی در مناسبات بین المللی" تعلق دارد. این مکتب، سنت عقلگرای گروتیوسی را، خاصه به دلیل تمایز صریح آن با مکتب واقعگرا در درک از طبیعت انسان و باور به عقلانیت در مناسبات دولتها، راهی در میانه سنت واقعگرای هابزی و سنت جهانگرایی کانتی می داند. R. W. Murray, "System, Society and the World", E-International Relations Publishing, 2015.

منبع: "میهن"، شماره ۱۰، مرداد و شهریور ۱۳۹۵
<http://mihan.net/1395/05/24/793/1395>

آدرس پستی:

L.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v: شماره حساب بانکی:

شماره حساب: ۲۲۴۴۲۰۲۲

کد بانک: ۲۷۰۵۰۱۹۸

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com